

# ولایتی نئاراد

مجله سیاسی - ایدئولوژیک ارگان حزب حیات آزاد کردستان PJAK  
شماره ۵۶ مرداد ۱۳۸۹

## ♦ خودمدیریتی دموکراتیک تضمین کننده حیاتی آزاد و کمونالی

- ♦ موضوع اساسی کردها خودمدیریتی دموکراتیک است
- ♦ دولت احمدی نژاد، بستر ساز مداخلات خارجی
- ♦ زندان، مأمّن جوانه های انقلاب
- ♦ رهایی از اشکال ذهنیتی کاپیتالیسم
- ♦ سازماندهی دموکراتیک نیازی واجب تر از آب و نان برای  
خلق های ایران
- ♦ همنشینی تضادها در اسطوره
- ♦ HRK به پراکتیک و کرداری خوی جاری شورش ده دات
- ♦ رووناهی ئیلاهی ئه وین

## فهرست

- سخن مجله ..... ۴
- دیدگاه امرالی / دیدار رهبر آپو با وکلا ..... ۶
- دولت احمدی نژاد، بستر ساز مداخلات خارجی / ریزان جاوید ..... ۱۳
- زندان مأمّن جوانه‌های انقلاب / مصاحبه با ر. ماهر ..... ۱۶
- رهایی از اشکال ذهنی کاپیتالیسم / رامتین صبا ..... ۲۳
- سازماندهی دموکراتیک نیازی واجب‌تر از آب و نان ... / ر. آبدانان ..... ۳۳
- هم‌نشینی تضادها در اسطوره / ن. محمدی ..... ۳۷
- HRK به پراکتیک و کرداری خوئی جاری شورش دهدات / سمکو سیروان ..... ۴۴
- رووناهای نیلاهی ئه‌فین ئه‌هون چیاکۆ ..... ۴۸

## سخن ماه

هرچند KCK هنوز بصورت رسمی «خودمدیریتی دموکراتیک» را اعلام نکرده است اما نزد افکار عمومی بسیار مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد. لذا این می‌رساند که خلق کرد در شمال کردستان با چنان جوش و خروشی نشأت گرفته از آگاهی عمیق سیاسی به استقبال خودمدیریتی دموکراتیک شتافتند که دیگر تردیدی در آن نیست که روحی عظیم در انتظار این انقلاب بزرگ قرن بیست و یکم است. اما باید گفت که وضعیت امروز بلحاظ موضع‌گیری دولت فاشیستی ترکیه بدتر از سالهای ۹۰ الی ۹۳ می‌باشد. چه‌بسا توطئه‌های بزرگ و پلشتی برای قتل عام خلق کرد پی‌ریزی نموده‌اند. ساختار سیاسی در ترکیه بعد از کودتای فاشیستی حتی بلحاظ ماهیت هم تغییری نکرده. موجودیت سه حزب «عدالت و توسعه AKP»، «جمهوری خلق CHP» و «حزب ملی‌گرا MHP» که حاصل کودتای نظامی می‌باشند، سبب شده که چنان موجی فاشیستی در میان مردم ترک خیز بردارد که اکنون دیگر خود نیز نمی‌توانند جلوی آن را بگیرند. این موج فاشیستی حتی در سطح منطقه‌ای نیز بارز بوده و در طول تاریخ در قالب امپراتوری عثمانی و اکنون نیز جمهوری ترکیه به حرکت‌های فاشیستی دامن‌زده؛ بویژه هژمونی‌ای بوده که با ایران مدام بر سر قدرت منطقه‌ای در رقابت بوده‌اند. چه در درون که این احزاب عامل آن هستند و چه در بیرون به شکل توافقات سیاسی ترکیه، ایران، عراق و سوریه این امواج فاشیستی علیه آزادی جامعه‌کردی دشمنی کرده و به استعمار پرداخته. اما در داخل ترکیه وضعیت خلق کرد همانند خلق کرد در ایران و دیگر بخش‌ها نیست، در این بخش چنان سازماندهی منظمی صورت پذیرفته که در مقام پیشاهنگی دموکراتیک قرار گرفته و جنبش آزادیخواهی دارای برنامه و ره‌آوردی می‌باشد. خلق کرد در شمال کردستان برای همه‌نوع تغییر انقلابی آماده می‌باشد. اما بسیاری نیروها نیز در عرصه خارجی وجود دارند که در صدد جلوگیری از این موج آزادیخواهی می‌باشند: ۱- کوردیناسیون سه‌گانه ترکیه، آمریکا و عراق یکی از هژمونی‌های ائتلافی است که همان سیاست‌های لوزان را در پیش گرفته است. این کوردیناسیون که مسئولیت خطیر آن مارژینال کردن PKK و نابودی آن است، نشان می‌دهد که ترکیه در عرصه‌های سیاسی بین‌المللی از هیچ اراده‌ای برخوردار نیست و تابع بی‌چون و چرای آمریکاست و در ثانی بدون حمایت آنها نمی‌تواند به دشمنی با کردها بپردازد. ۲- عامل دوم ضد کرد، همکاریها و توافقات دو جانبه ترکیه و ایران است که دو حزب PKK و PJAK را عامل نابودی خود می‌دانند و مهر تجزیه‌طلبی را بر آنها می‌زنند. این توافق هرچند تا کنون در مقابله با کردها موفق نگردیده، اما از طرفی هم نتوانسته توازن قدرت در منطقه خاورمیانه را هویتی منطقه‌ای و خودارادی بیخشد. زیرا وجود و حضور آمریکا مایع از این همگرایی توطئه‌گرانه شده است. ۳- اما عامل سوم هژمونی ایران است که هنوز شکلی قطعی و همه‌جانبه به خود نگرفته اما خطر آن می‌رود که به یکباره قارچ‌گونه جدای از دشمنی با کردها در راستای دشمنی حتی با آمریکا هم سربرآورد. زیرا اخیراً دولت ایران بطور رسمی دولت‌های ترکیه، سوریه و عراق را جهت تشکیل اتحادی سیاسی، نظامی و اقتصادی فراخواند. هدف ایران از این امر، برهم‌زدن توافقات موجود در چارچوب هرگونه همکاری دولت‌های منطقه با آمریکا و نیز تشکیل جبهه‌ای علیه کردها می‌باشد. بسیار غیرممکن به نظر می‌رسد که این سیاست‌ها به موفقیت دست یابد. چراکه جامعه جهانی در ضدیت با ایران هم‌رأی و یک‌صداست و در ثانی؛ کردها نیز دیگر مانند گذشته نیستند و از برنامه خاص سیاسی - نظامی برخوردار است. چه بسا هدف KCK از برگزاری «کنفرانس ملی» کردها ایجاد اتحاد همه‌جانبه، حفظ دستاوردها و نیز جلوگیری از هرگونه توطئه‌ای است که به اشکالی که در فوق ذکر کردیم، سربرمی‌آورند. دخالت‌های خارجی در ایران مسلماً می‌تواند خطر دامن‌زدن به جنگی منطقه‌ای باشد و اگر چنین خطری در کمین است، مسلماً آمریکا هم فرصت را مغتنم شمرده و با کمال میل به چنین اقدامی دست خواهد زد. لذا در صورت وجود چنین خطری جهانی، این هژمونی منطقه‌ای ایران است که بیشتر از همه در لباس دشمن به آمریکا خدمت می‌کند و انسداد سیاسی را برای ایران به‌همراه خواهد آورد. لذا می‌بینیم که تنها راهکار دموکراتیک منطقه‌ای فعلاً از آن کردهاست و کنفرانس ملی اثبات‌گر این امر می‌باشد.

چه‌بسا خودمدیریتی دموکراتیک با شروع مرحله چهارم مبارزه، مناسب‌ترین مدلی است که همچو پادزهری در مقابل قدرت‌طلبی هژمونی جهانی و استعمار دولت‌های منطقه عمل می‌کند. مسلماً بعد از برگزاری فرآیند تغییر قانون اساسی در ترکیه، مرحله‌ای نوین رو خواهد نمود و اتحاد کردها تضمین‌کننده شکست و با پیروزی مبارزات کردها در هر چهاربخش کردستان می‌باشد.

ولاتی‌نازاد

## موضوع اساسی کردها خودمدیریتی دموکراتیک است

همه کارها به عهده من سپارده شده است. دولت که تضعیف شد نزد من آمد؛ KCK هم همینطور. کارها همه برای من واگذاشته شد؛ رودوش من ماند. از من انتظاراتی می‌رود؛ اینطور نیست؟ بله، همه از من انتظاراتی دارند.

لابد خودمدیریتی دموکراتیک نزد عمومی بطور فشرده گفتگو می‌شود. لابد در میان نویسندگان و روشنفکران دو نظر متفاوت پدید می‌آید. یک نظر بدین جهت است که خواست خودمدیریتی دموکراتیک، مرحله قبل از استقلال می‌باشد که بعداً به خواست استقلال خواهی تغییر می‌یابد و احتمال دارد که موجب تجزیه ترکیه شود. یعنی فکر می‌کنند که تاکتیک می‌باشد! نظر دومین هم این است که خودمدیریتی دموکراتیک باید مورد گفتگو قرار گیرد، آن مدل، ترکیه را دموکراتیک‌تر خواهد کرد و موجب تبعیض نمی‌شود. کدامیک از این نظرات مسلط‌تر است.

در اروپا قریب به دوستان نهاد، تصریح کرده‌اند که از پروژه خودمدیریتی کردها حمایت کرده و از تصمیم بایکوت رفتاردوم پشتیبانی می‌کنند. اینها کی هستند؟ نهادهای کرد یا موسسه‌های نزدیک به کردها، یا دوست هستند؟ از بیانیه شورای رهبری KCK و دیوان رهبری کنگره خلق مطلع هستم. می‌دانم.

مسعود بارزانی و نجیروان بارزانی از بیانیه KCK حمایت کرده و تصریح داشته‌اند که برای صلح و فعالیت در این راستا آماده هستند. از بیانات عبدالله گل هم خبر دارم. می‌گویند که دولت می‌تواند هر راهی را امتحان کند. وزیر عدالت بیانیه‌ای ارایه داد. منظورش از دو کشور اروپایی کدام‌ها است. آلمان و انگلیس؟ پس فعالیت‌های BDP در راستای بایکوت بطور فشرده ادامه می‌یابد. زنان چه کار می‌کنند، آیا فعالیت می‌کنند؟

البته که روند فعالیت صرف علیه فرهنگ تجاوزگری کافی نیست. مبارزه در مقابل فرهنگ تجاوزگری از هر نظر به تلاش و صلاحیت نیاز دارد. بایستی این فعالیت‌ها گسترده و نهادینه شوند. در غیر اینصورت متینگ‌هایی که انجام می‌شوند از هیاهو و همه‌پای بیش فراتر نمی‌روند. زنان بایستی آزاد گردند. این معضلی تاریخی است. بایستی نه زن برده مرد شود و نه مرد برده زن. منظورم از تجاوز فقط تجاوز در چارچوب جنسی نیست. در اینجا محاصره‌های بسیار عمیق و همه‌جانبه وجود دارد. خبری از باردین وجود داشت که در رسانه‌ها هم بازتاب یافت. من به این کاری گویم: ستم ماردینی. این دختر بچه از طرف صدنفر مورد تجاوز قرار گرفته است. همان واقعه در یک روستای ماردین نیز روی داده بود. در واقع این فقط مختص به آنجا نیست، در هر جا صدها نمونه وجود دارد. این برخورد ضد فرهنگی در هر جایی سر برمی‌آورد. در ایران نیز زنان با مجازات سنگسار روبرو می‌شوند. البته من فقط از فرهنگ تجاوز بحث نمی‌کنم، مقصودم آن تجاوزهای کلاسیک نیست که در مطبوعات انعکاس می‌یابند. از هر تجاوزی، هم در زمینه زندگی منشی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بحث می‌کنم. یعنی زنان باید به سازماندهی‌های مختص به خود در تمامی عرصه‌های حیات پردازند. از آکادمی‌های سیاست بحث کرده بودم که می‌توانند در اینجا نهادینه شوند. زنان در دیاربکر و هر جایی دیگر باید این مسایل را بخوبی گفتگو کنند.

از دواج و روابط زن - مرد موضوعاتی بسیار ژرف هستند. امر ساده‌ای نیست. در روابط زن - مرد، زن باید تعیین کننده باشد. به محاصره در آمدن زن در زمینه اجتماعی و از جانب مردها، معضلی تاریخی است. در اینجا زن آزادیش را از دست داده است. ازدواج نیز اکنون بعنوان ابزاری برای ایجاد حاکمیت بر زن استفاده می‌شود. رابطه زن - مرد همچون چاهی بی‌انتهاست. بسیار عمیق است. هر چیزی ممکن است از آنجا خارج شود. یا به موجودیت همدیگر پایان می‌دهید یا فیلسوف می‌شوید. می‌دانید یکی از نمونه‌های زیبا، سقراط فیلسوف است. خودش هم می‌گوید: امر ازدواج موجب فیلسوف شدن من شد. شما نیز یا این رابطه را خوب درک کرده و فیلسوف می‌شوید یا همدیگر را از بین می‌برید. تشخیص "زیزک" نیز در این مورد بسیار مهم می‌باشد. آنها هم بطور صحیح درک کرده‌اند. من مخالف ازدواج نیستم. اما می‌گویم که این روابط خیلی معضل‌ساز هستند، بایستی بر اساس مناسبات آزادی باشند. در ازدواج بایستی امر ترجیح آزادانه زنان اساس کار قرار داده شود. زن بایستی تعیین کننده باشد. زنان باید نیازها و مطالبات زندگی را به درستی تعیین کرده و در این مورد نیروی تصمیم‌گیری را از خود نشان دهند. باید در تمامی عرصه‌های حیات گفتگوهای مختص به خود ترتیب دهند، تصمیماتی اخذ کرده و به مرحله اجرا درآورند.

بایستی بر روی واقعه در باتمان تامل کرد و بطور حتم مسئله را روشن ساخت. BDP می‌بایست این را آشکار می‌ساخت. توسط هر کسی که انجام گرفته باشد هم BDP بایستی در مقابل آن ایستاده و موضع‌گیری می‌کرد. رویداد صالح اوزدمیر، بایستی به طور حتم روشن شود که چرا اینها نصف شب از خانه خارج شده‌اند. چهره‌های شناخته شده شب به محل قرار ملاقات نروند. اگر هم می‌روند با نقشه و برنامه عمل کنند. در کنار خود یکی دو محافظ همراه داشته باشند. مثلاً هنگامی که BDP در جایی بیانیه و یا متینگ انجام می‌دهد باید از قبل تدابیر دفاعی خود را اخذ کنند. به شکلی برنامه‌ریزی کند که خلأی در کار باقی نماند. بعد رفته برنامه خود را اجرا کرده و برگردد. نمی‌شود که از دولت انتظار تأمین امنیت داشته باشند. اگر از عهده این امر برنمایی و نتوانی امنیت خود را تأمین کنی، بعد شکایت کنی که به ما حمله‌ور می‌شوند، چه معنی دارد. قبلاً هم در این خصوص سواهیر، احمد و امثال آنها را نیز مورد انتقاد قرار داده بودم. جوانان بسیاری پیرامونشان وجود دارند، لذا می‌توانند با تدابیر امنیتی بیشتری موضع‌گیری کنند. پرواکاتورها ممکن است که به چهره‌های شناخته شده حمله‌ور شوند. «صباح تونجل» برای اینکه در مورد یک واقعه بیانیه دهد به جایی رفته بود، خواسته بودند که حمله کنند. اما موفق نشدند. در پرواکاسیون پرچم در مرسین نقشه کشیده بودند که بعد از پرواکاسیون به چه کسی حمله‌ور شوند. پرواکاتورها نقشه و برنامه دارند. نقشه‌های خود را قبلاً می‌کشند، بخوبی می‌دانند که در اثنای پرواکاسیون به چه کسی حمله کنند. بویژه ممکن است که به چهره‌های

شناخته شده حمله کنند. بدین علت همه باید به دفاع ذاتی بپردازند. امنیت جانی خود را تامین کنند. این مورد حقی است که در قانون اساسی نیز جای می گیرد. وکلایم نیز باید مراقب خود باشند. ممکن است که به آنها هم حمله ور شوند.

در «دورت یول» پرواکاسیونی طرحریزی شده بود. مثلاً نه فقط در دورت یول، فکر می کنیم که در ۳۰ - ۴۰ جای متفاوت این رخدادهای پرواکاتوری را برنامه ریزی کرده اند. این رویدادها به رویدادهای «مرعش و سیواس» شباهت دارد. در واقعه دورت یول ممکن بود که سیصد نفر را بکشند. این، ادامه قتل عام سیواس و مرعش می باشد. ممکن است که شبیه کشتن «موسی عتتر»، به توطئه هایی علیه روشنفکران دست بزنند. این قتل عامی لاپوشانی شده است. در اینجا موفق نشدند. یکی از سببهای عدم موفقیتشان به اختلافات درون MHP، AKP و دولت مرتبط است و کمی هم تصادفی بود. نتوانستند همه جوانب را مد نظر قرار دهند. در میان دولت اقلیت صادقی وجود دارند که مخالف این رویدادها هستند. من نیز سد راه این وقایع شدم. من در اینجا از این رویدادها ممانعت کردم. این پرواکاسیون ها عقیم ماند. تفاوت این رویدادها با رویدادهای قبلی این است: رویدادهای قبلی شانس موفقیت نداشتند اما رویدادهای کنونی شانس موفقیت دارند. به این دلیل بایستی بسیار باتدبیر بود و دقت و توجه کرد. بخصوص در اژه به امتحان برخی کارها دست زدند. هر زمان ممکن است که امتحان کنند.

همچنین ممکن است گسترده تر هم باشد. وضعیت کنونی با این متناسب است. در میان دولت برخی بلوک ها ممکن است که هر گونه پرواکاسیونی را انجام دهند. اگر جنگ بدین شکل ادامه یابد از هر دو طرف هم شکلی از جنگ وحشیانه وارد عمل می شود. بسیار خطرناکتر می شود. در مورد بعدی ممکن است که اقدام به قتل عام صورت گیرد. انسانهای زیادی کشته می شوند. نمی توان از پس آن بر آمد. آنچه که دنبال آن هستند این است که از طریق این سلسله پرواکاسیون ها قتل عامی لاپوشانی شده انجام دهند. آنچه کردها اکنون انجام می دهند، جنگ نیست فقط متوقف کردن این قتل عام لاپوشانی شده است که علیه آنها انجام می شود، مسلماً چیز دیگری نیست. نمی دانم که MHP، AKP و یا دولت در واقعه «دورت یول» دست دارند یا نه، اما AKP از این رویدادها باخبر بود.

از اینجا به شدت به KCK هشدار می دهم. حمله دون کیشوت واری به پایگاه هایی که همچون قلعه محافظت می شوند، PKK را نابود می کند. عملیات بدین روش نمی شود. اگر می جنگید، درست و حسابی بجنگید. خلق را نیز با یک سری خلأها رودرو نکنید. در نظر بگیریم که در وان خلقی وجود دارد که بصورت همه جانبه بجنگد. در اینجا با کشتن یکی دو پلیس و یا سرباز، پتانسیل خلق در وان را نیز از میان برمی دارید. هشتاد نود درصد خلق در قزل تپه برای هر نوع جنگی آماده است. اما شما با عملیاتی که در آنجا انجام دادید این پتانسیل جنگ همه جانبه خلق را نابود می کنید. این چنین جنگی را پیشبرد ندهید. اگر نمی توانید انجام دهید، این خلق را نیز به حال خود بگذارید. اگر می توانید و توان جنگیدن دارید، خود باید تصمیم این را نیز بگیرید. جنگی همه جانبه در شهرها و قندیل؛ خلق و گریلا باهم آن جنگ را سامان دهید. نمی دانم که آیا این وضعیت یک ماه، سه ماه، چند ماه طول می کشد اما اگر می توانید و خود را برای این آماده کرده اید، پس تصمیم این را نیز شما باید بگیرید. اشرار گرانی همچون ژیتیم هنوز هم در میان دولت فعال هستند. PKK نباید طرز عملیاتی را در پیش گیرد که برای اینها فایده داشته باشد. KCK یا ابعاد جنگ را ارتقا دهد یا بجنگد. یا به ابعاد بالاتری ارتقا دهید و در جنگ پیروز شوید یا خلق را دچار خلأ نکنید.

در گذشته نیز در سال ۱۹۸۷ بخاطر دو جاش (مزدور) عصبانی شده و ۲۰ - ۳۰ نفر را بیکباره کشتند. این طرز جنگی است که به فساد کشیده شده است. من هیچگاه این نوع جنگ را نپذیرفته ام. من نه می گویم بجنگید و نه می گویم نجنگید. عمر من در اینجا محدودی دارد. هر لحظه ممکن است که دیگر موجودیتی نداشته باشم. KCK باید بطور جدی تصمیم بگیرد که در قندیل چگونه جنگی را سامان خواهد داد، چگونه موضعی اتخاذ خواهد کرد، تا چه اندازه دارای آمادگی خواهند بود، با چند نفر این کار را به پیش خواهند برد، باید نیروی خودمدیریتی داشته باشد. آتش بس تا ۱۲ سپتامبر ادامه یابد. بیشتر از آن را قبول نمی کنم، به هر حال خودش (KCK) تصمیم این کار را گرفته. بعد از ۱۲ سپتامبر اگر که می جنگند همه جانبه بجنگند، KCK این تصمیم را گرفته است نه من. بایستی از این مرحله «توقف عملیات ها» نیز برای بازبینی روش های جنگی خودشان استفاده کنند. مشخص کنند که چگونه جنگی را به پیش خواهند برد.

DTK باید به فعالیت هایش در راستای ایجاد ملت دموکراتیک ادامه دهد. گروه های دیگر در ترکیه مشارکت نکرده اند. فراخوان آنها در خصوص مشارکت، نقاب هایشان را بر انداخت. در دیار بکر یکی دو روز قبل بیانیه های برخی از نهادهای جامعه مدنی را شنیدم. البته که اینها با دولت توافق کرده اند. در موضع جایگیری شان در سیاست قانونی با دولت در زمینه تصفیه کردن KCK و PKK سازش کرده اند. در این مورد میان خودشان به سازش هایی دست زده اند. با این قول که «اگر که PKK تصفیه شود، به شما فرصت ابتکار عمل می دهیم» آنها را اقناع کرده اند. البته که ما مانع این می شویم. این نقشه های شان نقش بر آب شد.

در رسیدن به موضوع خودمدیریتی دموکراتیک: بایستی این اندیشه هایم به نحو خوبی در افکار عمومی بازتاب یابد. روشنفکران در موضوع خودمدیریتی دموکراتیک در انتظار ارایه بیانیه ای از جانب من هستند. BDP و اطرافیان ما نیز خودمدیریتی دموکراتیک را درک نکرده اند.

خودمدیریتی دموکراتیک را اینگونه می توانیم توضیح دهیم؛ اگر ملت دموکراتیک یک روح باشد، خودمدیریتی دموکراتیک هم بدن آن است. خودمدیریتی دموکراتیک در شاکله ملت دموکراتیک به مثابه پوشش گوشتی بر روی استخوان است، شکل مشخص و مجسم آن بدن می باشد. خودمدیریتی دموکراتیک دارای چند عنصر و یا بُعد می باشد.

۱- بعد سیاسی: در این بعد یک مجلس و یا کنگره ای از خلق تشکیل می شود. این کنگره، کنگره جامعه دموکراتیک است. دیگر اینکه این کنگره دارای یک دسته کوچک رهبری است.

۲- بعد حقوقی: بیانگر جایگاه حقوقی پروژه خودمدیریتی دموکراتیک است. می توانیم این مهم را جایگاه (ستاتو) بنامیم. کاتالان ها نیز این را «ستاتوس» بیان می کنند. این بسیار مهم است. یعنی از جهت حقوقی جایگاه کردها به چه شکل خواهد بود. شما در زمینه حقوق آگاهید. در قانون اساسی و قوانین انعکاس می یابد. قوانین محتوای چارچوب خودمدیریتی دموکراتیک را تعیین می کنند.

۳- بعد اقتصادی: بعد دیگر در ایجاد خودمدیریتی دموکراتیک، سیاست اقتصادی است. تعیین می‌شود که چگونه اقتصادی پیروی شود. سدها و منابع زیرزمینی - روزمینی در حوزه سیاست آن جای می‌گیرد. اگر مالیات‌ها گرفته شود، مشخص می‌شود که چگونه و به چه اندازه باشد. به مثابه سیستم اقتصادی، کاپیتالیسم را قبول نداریم. شاید نتوانیم کاپیتالیسم را کاملاً از میان برداریم اما به میزان مهمی می‌توان سیستم اقتصادی کاپیتالیسم را تغییر داد، می‌توان از آن گذار کرد، می‌توانیم سیستم اقتصادی خود را بنا کنیم. در این سیستم خلق دارای اقتصاد می‌شود، قسمتی هم اقتصاد خصوصی ایجاد می‌شود. یعنی شرکت‌های خصوصی هم جایگاهی دارند. بایستی همه اینها گفتگو شوند.

۴- بعد فرهنگی: این بعد فرهنگی بیشتر شامل زبان، آموزش زبان مادری، تاریخ و هنر می‌شود. رابطه کردی با ترکی بایستی چگونه باشد، چگونه می‌توان به زبان مادری آموزش داد، سیاست زبان ملت دموکراتیک باید چگونه باشد؟ بایستی در مورد اینها گفتگو شود. بایستی سیاست‌های آموزشی را ترتیب داد. اینکه کردها چگونه می‌توانند کاملاً از قتل‌عام فرهنگی گذار کنند، باید بوفور مورد بحث قرار داده و از قتل‌عام فرهنگی گذار کرد.

۵- بعد دفاع ذاتی: ما می‌توانیم به این مورد نیز «بعد امنیتی» بگوییم. یعنی در اینجا مسئله قتل‌عام را مدنظر می‌گیریم. بایستی مشخص سازند که چگونه می‌توان از قتل‌عام فرهنگی رهایی یافت.

مسئله، تمامی اشکال قتل‌عام را شامل می‌شود. نه فقط فیزیکی بلکه از قتل‌عام فرهنگی و هر گونه قتل‌عام بحث می‌کنم. یعنی تامین کردن زمینه دستیابی کردها به وضعیت دفاع ذاتی. در اینجا جامعه دفاع ذاتی نیازهایش را برآورده می‌سازد. مقصود من از این امر، فقط وضعیت مسلحانه نیست. دفاع ذاتی به روش مسلحانه، ساختار KCK و PKK نیست، بلکه تامین امنیت خلق به دست خود می‌باشد. سازماندهی و نهادینگی جامعه دموکراتیک در هر عرصه و رسیدن به تامین سیستم امنیتی خودی را بیان می‌کنم. خلق این را بیشتر مورد گفتگو قرار داده و می‌تواند به نتایج متفاوتی دست یابد. مثلاً آیا فرزندان‌شان را به سربازی می‌فرستند یا نه؟ آیا در نظام سربازی جای می‌گیرند، اینها گفتگو می‌شوند. مثلاً مسئله جاش‌بودن (مزدورسازی) چگونه حل خواهد شد. اینها بایستی مورد گفتگو قرار گیرند. این بعد امنیت دفاع ذاتی خلق به اندازه نان و آب و هوا مهم می‌باشد. بدون این نمی‌توان زندگی کرد.

۶- بعد دیپلماسی: این نیز روابط کردها را با خلق‌ها و جوامع دیگر مد نظر قرار می‌دهد. روابط با کشورهای همجوار و همسایه و کردهای دیگر بخشها می‌باشد. خواستار چه نوع رابطه‌ای را با جوامع دیگر هستیم، با آنها باید چگونه در حیاتی مسالمت‌آمیز باشیم؟ بعد دیپلماسی دربرگیرنده این مورد می‌شود. می‌توان بیشتر تشریح کرد، اما این شش بعد کافی می‌باشد. دارای یک چارچوب است خطوط اصلیش اینها هستند. در مورد هر یک از این ابعاد بیشتر از یک کمیون تشکیل و مطابق آنها فعالیت شود.

BDP و DTK بایستی به توسعه پروژه خودمدیریتی دموکراتیک بپردازند. بایستی ابعاد پروژه خودمدیریتی دموکراتیک را مشخص سازند. امور و موضوعات واقعی کردها این است، بایستی این باشد. مسئله فراندوم را برای ایجاد گمراه ساختن موضوع واقعی کردها در اولیت قرار می‌دهند، موضوعی تصنعی و متقلبانه است. با این مباحث قصد دارند که مطالبات خودمدیریتی دموکراتیک کردها را کمرنگ نمایند. همه باید بروی این مهم تا هنگام انتخابات کار کنند که فردا و پس فردا دیگر دیر نشود. بایستی به مثابه یک پروژه به آنها ارایه کرد و پیش روی‌شان قرار داد که پروژه کردها این است. هنگامی که گفته شد پروژه کردها چیست، بایستی پروژیمان آماده باشد. موضوع خودمدیریتی دموکراتیک در میان کاتالان‌ها نیز گفتگو می‌شود.

می‌دانید کاتالان‌ها باهوش هستند. در موضوع خودمدیریتی دموکراتیک پروژه‌های را آماده کرده و ارایه دادند. دادگاه قانون اساسی اسپانیا نیز این پروژه را غیر از چند نکته تایید کرد. احتمالاً آن را نیز در مرحله پیش‌رو قبول می‌کنند. هنوز هم مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهند. DTK و BDP در مورد پروژه دموکراتیک ما باید تا زمان انتخابات با آمادگی بسیار مباحث بسیاری را متحقق سازد. باید در چارچوب این شش بعدی که بر شمرده پروژه خودمدیریتی دموکراتیک را مشخص سازند. بایستی به شکلی مشخص در آورده شود. در سطحی گسترده گفتگو کنند، شب و روز باید همچون انجام عبادت بر روی این پروژه خودمدیریتی دموکراتیک که به اندازه نان و آب لازم است، فعالیت کنند. شاید گاهی گرسنه بمانند، کم بخورند و بنوشند اما خودمدیریتی دموکراتیک برای کردها از نان و آب مهمتر است. خودمدیریتی دموکراتیک را بسیار مورد بحث و گفتگو قرار دهند. من به این، بسیج همه‌جانبه می‌گویم. فعالیت روی خودمدیریتی دموکراتیک وظیفه DTK می‌باشد. آماده کردن قانون اساسی دموکراتیک نیز وظیفه BDP می‌باشد. فردا بعد از انتخابات که دولت پیشنهادات چاره‌یابی را درخواست کرد، باید دارای پیشنهاداتی برای حل باشند. دارای پروژه‌هایی دایر بر چاره‌یابی باشند. این را به شکلی فشرده گفتگو کنند. توده پنج میلیونی مان باید خودمدیریتی دموکراتیک را بطور فشرده گفتگو کرده و دریابند. این را بعنوان پروژه‌ای چاره‌یابی گسترش دهند.

خودمدیریتی دموکراتیک و قانون اساسی دموکراتیک دو مورد متفاوت هستند. BDP فعالیت‌های قانون اساسی دموکراتیک را در کل ترکیه انجام خواهد داد و با سازماندهی‌های جامعه مدنی در سطح ترکیه دیدارهایی به عمل خواهد آورد. این وظیفه BDP است. BDP در رابطه با قانون اساسی دموکراتیک بایستی فعالیتی فشرده و انبوه داشته باشد. در رابطه با قانون اساسی دموکراتیک دارای پروژه‌هایی باشند. KCK و PKK هم جای خود را در میان سیستم خودمدیریتی دموکراتیک تعیین خواهند کرد. این کاری است که خود آن می‌دانند. کردها، DTK و BDP بایستی در مورد اینکه در طلب چگونه حیاتی هستند، بحث کرده، تصمیماتی اتخاذ کنند. بایستی در مورد این، شب و روز به بحث و گفتگو بپردازند. در مرحله‌ای تاریخی بسر می‌بریم. من به موضوع خودمدیریتی دموکراتیک اشاره کرده بودم. در کتاب «جامعه‌شناسی آزادی» بدان پرداخته بودم. می‌تواند بر روی اصطلاحات در این کتابم بطور فشرده بحث و گفتگو کنند. این بار گسترش چاره‌یابی با معنا و مهم می‌باشد. DTK باید به روابط و دیالوگ میان کردها اهمیت دهد. بارزانی و دیگران در جنوب کردستان، فکر نمی‌کنم که بر ما حمله‌ور شوند. اگر حمله‌ور شوند قبل از هر چیز موجودیت خود را مورد هدف قرار می‌دهند.

بنیان ملت دموکراتیک، دولت-ملت نیست. حتی بمانند دولت-ملت فلسطین و جنوب (کردستان) نیز نیست. اینها با تشکیل دولتی کوچک در فکر درگیر کردن آنها باهمدیگر هستند. فلسطین را می‌بینید. این دولتچه‌ها و یا بهتر بگوییم اگر کردها دولت کوچکی داشته باشند، مسلماً آن را از نطفه خفه می‌کنند. کردهایی که دارای چنین آرزوهایی هستند، می‌گویند که "دولت کوچکی داشته باشیم برایمان کافی است". این مفهوم به معنای کشته شدن صدها هزار انسان است و نتیجه‌ای هم در بر ندارد. این فکر که حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود آنها صرفاً از طریق دولت و صاحب دولت شدن تامین خواهد شد، از دلایل اساسی شکست رنال سوسیالیسم می‌باشد. این مفهوم دولت-ملت به موجودیت رنال سوسیالیسم خاتمه داد. اندیشه تعیین سرنوشت خود، چه به شکل دولت-ملت، چه سوسیالیستی و چه لیبرالیستی، خدمت به کاپیتالیسم است. مارکس، انگلس و لنین همه این را به اشتباه تفسیر کردند. من نظراتم را در مورد ایجاد ملت دموکراتیک در کتاب جامعه‌شناسی آزادی بخوبی بیان کرده‌ام. اگر در مجله «دینوت» به بحث گذارده می‌شود، می‌توان در مورد این موضوعات بحث و گفتگو پرداخت. موضوعات بسیاری همچون این وجود دارند.

"دغوبایزید" را بسیار دوست دارم. به خلق دغوبایزید، خلق پانتوس، خلق سرحد دروهای ویژه‌ام را تقدیم می‌دارم. درود به خلق مان در تاتوان، وان و از میر. در بتلیس یک سیستم جنگ ویژه (روانی) را اجرا کردند. اما این دیگر در حال زوال است. در آینده پیشرفت‌های بسیار مهمی روی خواهد داد. از «تایلان چینتان» نامه‌ای را دریافت کردم. فعالیت‌هایش را شرح داده است، خیلی پسندیدم. فعالیت‌هایی را که انجام داده بلافاصله به شکل کتاب درآورد، نباید زمان را از کف بدهد. خود ایشان هم بیماری سختی دارند. برایشان آرزوی شفای عاجل دارم. بایستی با ایشان دیدار کرد. برایشان سلام دارم. همیشه بیاد ایشان خواهم بود. اهل روستای «ورم آلاتاش» است. ممکن است که فامیل هم باشند. او هم به علت بیماری سرطان مرد. به این مناسبت از اورم آلاتاش یاد می‌کنم. فعالیت‌هایش را بطور حتم بصورت کتاب درآورد. از مصطفی تونجوز نامه‌ای دریافت کردم. او هم دارای فعالیت‌هایی است. ممکن است که فعالیت‌هایش از برخی جهات ضعیف باشد. می‌توان روی آن بیشتر کار کرد. نامه شنگول یلماز را از زندان گیزه دریافت کردم. خوب نوشته است. به او و همه زندانیان زن و ابرو نیز دروهای ویژه‌ام را عرض می‌کنم. به ارتوغول کورکچو و دیگر اقشار روشنفکر سلام می‌فرستم.

## دولت احمدی نژاد، بستر ساز مداخلات خارجی

ریزان جاوید

حل مسئله کرد و نقش درگیرهای پیرامون این مسئله به موضوع بحث محافل سیاسی منطقه‌ای و جهانی مبدل گشته و این مهم بر توازنات سیاسی جهان تأثیرات مستقیمی نهاده است. افزایش درگیرها در شمال کردستان و اعلان خودمدیریتی دموکراتیک خلق کرد، موضوع را به موضوعی فراتر از مرحله گذشته مبدل ساخته و جدیت مسئله را در صورت عدم چاره‌یابی مسئله کرد از راههای دموکراتیک، به دشمنان این خلق تفهیم نموده است. چرا که در مراحل گذشته، تلاشهای جنبش آزادیخواهی در راستای حل مسئله کرد از طریق دیالوگ و از طرق دموکراتیک، از جانب رژیم ترکیه به مثابه ضعف و گام واپس مانده نظامی ارزیابی شده که تا بحال نیز بر زمام امور در ترکیه تأثیرات مستقیمی دارند و بعلاوه توازنات سیاسی شکل گرفته حول محور مسئله کرد چه در داخل و چه در روابط خارجی این دولت از طرفی نشانه‌دهنده جناح فاشیست و رانتگر که تداوم موجودیت خود را در بقاء وجود مسئله کرد به عنوان یک معضل سیاسی دیده و رفتارهای سیاسی خویش را اینگونه و با این وضعیت شکل می‌دهند، حل مسئله را در حکم پایان یافتن قدرت به سطح نفوذ جناح شان می‌بینند، که از همان پسمانده‌های ذهنیت شمردن و دولت-ملت‌گرایی کلاسیک گذشته است. جناح حاکم متأثر از همان ذهنیت و با نقاب‌های اسلامی علی‌رغم پروژه‌هایی که از جانب دولتهای غربی و بویژه آمریکا برایشان طرح‌ریزی کرده‌اند، اما با توجه به توازنات داخلی ترکیه اوضاع بر وفق مراد آمریکا پیش نرفت و ذهنیت فاشیسم و رانتگرایی جنگی طی توافقاتی توانستند توازنات جدیدی را با طرح اسلام آمریکایی بوجود آورند. دولت پنهان و ارتش با تهدید مبارزه با ارتجاع و کودتا علیه نظام واپسگرا، در ازای اجازه به تداوم حیات حکومت، توانستند آن را به تداوم جنگ و اصرار بر عدم چاره‌یابی مسئله کرد وادار سازند. البته این بدان معنا نیست که حکومت یاد شده خواهان حل مسئله کرد بود. بلکه این حکومت با توجه به برنامه‌ای از پیش تعیین شده، درصدد چاره‌یابی به زعم خویش بود. در این چهارچوب سعی می‌گردید تا با نادیده گرفتن اراده برخاسته از درون خلق کرد به خلق و نیروهای آزادیبخش هم این سیاستها را نقش بر آب نموده و مرحله‌ای جدید از مبارزات آزادیخواهی را آغاز نمودند. آغاز مرحله چهارم از مبارزات و آزادیخواهی خلق کرد، عبارتی هشدار است بسیار جدی به سیاستهای فریبکارانه و اصرار بر عدم چاره‌یابی دموکراتیک و راستین مسئله کرد. همچنین تدارک و اعلام خودمدیریتی دموکراتیک در شمال کردستان نشان داد که خلق کرد نیروی چاره‌یابی و حل مسئله کرد را با نیروی ذاتی خویش داراست. در این راستا به شکلی مصمم و باجدیت کامل به سوی آزادی خویش گام برمی‌دارد. در مراحل گذشته علی‌رغم همه‌ی عملکردهای رژیم ترکیه جهت تصفیه و از میان برداشتن جنبش آزادیخواهی خلق کرد، بازهم خلق کرد و جنبش آزادیخواهی آن طی چندین مرحله پی در پی و با اعلام آتش بس‌ها و توقف عملیات‌های نظامی حسن نیت و آمادگی خود را جهت حل مسئله از طریق دموکراتیک و با راهکارهای صلح‌جویانه اعلام نموده بود. اما هیچ‌گاه این گامهای دموکراتیک از طرف رژیم ترکیه به شیوه‌ای صحیح مورد ارزیابی قرار نگرفته و برخوردی جدی با آن نداشت. همیشه سعی گردید که این مراحل بسان فرصتی برای تصفیه‌گری‌های جدید ارزیابی گردد و در رسانه‌ها این گامهای صلح‌جویانه را بسان ضعف و عقب‌نشینی تعریف می‌نمودند و به مثابه گذشته رانت‌گراها، فاشیسم و سیاست‌های در خدمت قشر و البت دولت پنهان، کماکان ادامه یافت.

اعلام خودمدیریتی دموکراتیک در شمال کردستان از طرفی حکایت از توانمندی و اراده‌مندی خلق کرد دارد و از سویی پیامی است به دولت ترکیه و از دیگر سو پیامی است آشکار به آن رژیم که در صورت عدم چاره‌یابی مسئله، قادر به چاره‌یابی مشکلات خود بوده و اجباری در وابستگی به چنین نظامی وجود ندارد. در این مرحله رژیم ترکیه سعی بر آن داشت تا با تهدیداتی اعم از تقویت و سوق‌دهی موج فاشیستی، راه بر اعلان خودمدیریتی دموکراتیک مسدود سازد. از طرفی نیز با نمایش قدرت نیروهای نظامی خویش در همه‌ی نقاط ترکیه و شمال کردستان تدارک قتل‌عام و موجی شدید از خشونت را می‌بیند. در این چهارچوب سعی بر گسترش روابط دیپلماتیکی با دولتهای غربی و به ویژه آمریکا نموده و در راستای از میان برداشتن جنبش آزادیخواهی خلق کرد و عدم نتیجه‌دهی مرحله‌ی آغاز شده، آماده‌ی هرگونه امتیازدهی به رژیم آمریکا است. اما دیگر خلق کرد و جنبش آزادیخواهی آن به سطحی رسیده که دیگر تحت هر شرایطی و با تحمل هرگونه بدیلی، چاره‌یابی خویش را خود آفریده و به آزادیهای خود دست یابد.

دیگر موضوع بسیار مهم خاورمیانه که به شکلی بسیار گسترده مورد بحث هر محافل سیاسی منطقه‌ای و جهانی می‌باشد، موضوع ایران و رویدادهای شکل گرفته پیرامون این کشور می‌باشد. بحث بر مداخلات مستقیم و غیرمستقیم جناحهای داخلی در مورد ایران و همچنین مسائل داخلی این کشور از جمله مسائلی هستند که عمیقاً مورد بحث قرار گرفته و مستلزم ارزیابی‌های گسترده‌تری می‌باشد. چرا که نقش ایران چه به عنوان خلقهای موجود در آن و قدمت تاریخی آن و چه بعنوان دولت حاکم بر آن، نقشی بارز و چشمگیر بوده و تا حد زیادی نگاهها را به خود جلب نموده است. موضوع دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای و پافشاری طرفین بر وجود یا عدم وجود چنین انرژی در این کشور هیچ‌گاه همه‌ی محتوای تنشهای میان جناحین نبوده و نخواهد بود. هرچند که این موضوع امروزه در راس همه‌ی مسائل پیرامون ایران قرار گرفته اما مسائل عمیق‌تر و حتی تاریخی‌تر از آن است که تصور می‌گردد. بدون شک سطح نفوذ این دولت در بسیاری از مناطق خاورمیانه و برخی از دیگر نقاط جهان بخشی دیگر از مشکلات را بیانگر است. به تعویق افتادن و عدم تشکیل حکومت جدید عراق و تنش‌های ایجاد شده پیرامون این مسائل، رویدادهای موجود در دولت‌های افغانستان، پاکستان، لبنان، موضوع اسرائیل-فلسطین و بسیاری از مسائل دیگر، صحت این موضوع را به اثبات می‌رساند.

مسائل، مشکلات و تضادهای گذشته‌ی دور بین طرفین و تلاش بر ایجاد حاکمیت یکی بر دیگری، بخش اعظم مسائل را در برمی‌گیرد و حتی هدف نهایی طرفین از این درگیرها را تعیین می‌نماید. حتی این موضوع باعث گردیده که بویژه با بهانه قرار دادن وجود تهدید امپریالیسم علیه ایران، با مسائل داخلی برخورد نماید. در این راستا سعی می‌گردد که هر گونه مخالفت و ایده‌ی متفاوتی را تحت عنوان مزدوران غرب و یا عوامل بیگانه معرفی نموده و به تصفیه‌ی آنها پردازد. آنچه که امروزه به موضوع

بحث محافل ایرانی مبدل گشته و برخی آن را توهّم توطئه سران دولت می‌نامند نشأت گرفته از همین موضوع است. از همان ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران، دولت‌مردان این رژیم همه‌ی مخالفت‌های داخلی را تحت همین عناوین و چنین برچسب‌هایی از میان برداشته‌اند. این بدان معنی نیست که هیچ‌گونه تهدیدی خارجی و یا طرح توطئه علیه ایران از جانب دولتهای غربی وجود ندارد و به ویژه در مرحله‌ی کنونی به هیچ وجه نمی‌توان چنین ادعایی را پیش کشید. چرا که امروزه ایران با خطرات بسیار جدی مواجه بوده که سوای تهدیدات خارجی، ذهنیت و سیاست حاکم بر این دولت بیش از همه علیه این دولت ایجاد تهدید نموده است و تا حد زیادی همسو با غرب و در خدمت یکدیگر عمل می‌کنند. اعلام نمودن مخالفت داخلی موجود در ایران و توده‌ی معترض خلقهای ایران بعنوان عوامل بیگانه، اعلام نمودن همه‌ی اقلیت‌های ملی، مذهبی و اقلیتی موجود در ایران به عنوان پتانسیل خطر و تجزیه‌طلب و مزدوران خارجی که هیچگونه صحتی نداشته و اجرای سیاستی است بسیار پلید، برخلاف ادعاهای سران رژیم، ایجاد چنین برچسب‌ها و عناوینی بیشتر در خدمت جناحهای خارجی است. بدون شک ادامه چنین سیاستها و برخوردهایی عواقب بسیار فلاکت‌باری را برای ایران به دنبال خواهد داشت. حفظ یکپارچگی و اتحاد میان خلق‌های ایران و ایجاد نظامی دموکراتیک که خواسته‌ی همه‌ی خلق‌های ایران و بویژه خلق‌های معترض کنونی است، تنها راه رفع تهدیدات خارجی و حل مسائل داخلی ایران است. اما سرکوب، ساکت نمودن، سرپوش نهادن، از میان برداشتن و ایجاد حاکمیت از طریق رعب و وحشت و بویژه سعی بر از میان برداشتن مخالفان تنها راهکاری است که در خدمت جناح خارجی بوده و آنها را بسیار مسرور می‌سازد. مزدور نام نهادن فرزندان دلسوز این مملکت و سعی بر سرکوب آنان موجب خواهد شد که جامعه‌ای کاملاً بی‌اراده و بی‌چاره ایجاد گردد که تنها راه رهایی را در مداخلات خارجی ببیند و دست به دعا منتظر حمله‌ی آمریکا به ایران گردد. لذا طرحهای کنونی دولت مبنی بر ایجاد تقدسی نوین با آیت‌الله خمینی و بخشیدن لقب امام به او و همچنین سناریوی انفجار همدان و وجود تهدید بر رئیس‌جمهور به هیچ‌وجه نخواهد توانست تغییری در اوضاع کنونی ایجاد کند. بدون شک اتحاد و یکپارچگی خلق‌های ایران مگر با جوابدهی به مطالبات مشروع و برحقشان محقق گردد و تلاش در جهت سرکوبشان، تجزیه، نفاق و فروپاشی را به دنبال خواهد داشت و چنین سیاستها و عملکردهایی، تنها هموار کننده و بسترساز مداخلات خارجی خواهد بود.

## زندانیان مأمین جوانه‌های انقلاب

مصاحبه با رفیق حسین ماهر عضو شورای رهبری KCK

ولایتی آزاد: همانگونه که می‌دانیم در ۱۴ ژوئیه مقاومت و مبارزه‌ی بزرگی صورت گرفت و این در حالی بود که هم بر سر خلق و هم بر سر جنبش فشار مضاعفی از جانب دولت وارد می‌شد. مبارزه و مقاومتی که در این هنگامه پا گرفت را با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوره چگونه ترسیم می‌نمایید و اهمیت آن را در چه می‌دانید؟

رفیق حسین ماهر: بدون شک جهت اینکه انسان بتواند امروز را درک و خوب بفهمد لازم است گذشته را به خوبی دانسته و تحلیل نماید. یعنی به این معنا می‌باشد که اگر دانایی تاریخی نباشد اتفاقاتی که امروز می‌افتد به دشواری بتواند معنا بیابد. در همین راستا برای اینکه انسان ۱۴ ژوئیه را دریابد، بایستی حقیقت PKK و تاریخ آن، حقیقت رهبری و حقیقت فلسفه و زندگی او و معیارهای مبارزگراانه آپوئیستی را که این فلسفه را در زندگی پراکتیکیزه نمودند و تا به امروز رساندند، به گونه‌ای سیستماتیک انسان بدانند. هر گونه حرکتی باید بر این اساس انجام گیرد. اگر انسان از این راستی‌ها دور بماند این حرکت و گام برداشتن، ناکامل و اندک انجام می‌گیرد. برای همین درک عمیق تاریخ ضروری می‌باشد. در گذر زمان و تاریخ اگر مقاومتی از جانب انسانیت انجام نمی‌گرفت، هرگز به چنین مرحله‌ای پا نمی‌گذاشتیم. این مبارزه به آسانی و سهولت صورت نگرفته است. انسانیت مقاومت نموده و ارزش‌های انسانیت را محافظت نموده و به بازآفرینی و دوباره‌آفرینی ارزش‌ها اقدام نموده است. وقتی که امروز از تمدن دموکراتیک در مقابل تمدن دولت‌گرا و اقتدارطلب بحث می‌نماییم، همین مقاومت و مبارزه مورد نظر ما می‌باشد. بازتابش به این صورت است که مقاومت به شیوه‌ای می‌باشد که تنها با طرز زندگی آزاد معنا می‌یابد. با این مفاهیم است که انسان می‌تواند ۱۴ ژوئیه را ارزیابی نماید. یعنی اگر کسی می‌خواهد که حقیقت PKK، رهبری و طرز حیات، فلسفه و عمق آن را دریابد، بدون دریافتن و فهمیدن ۱۴ ژوئیه مشکل می‌باشد. جریان تاریخ بر چنین روالی می‌باشد.

در این فرایند تاریخی مسائل دیگری نیز باید تحلیل گردند. PKK چگونه تا ۱۴ ژوئیه پیشرفت کرد؟ تاریخ قبل از ۱۲ سپتامبر که کودتای فاشیست‌ها روی داد، باید به خوبی درک و تحلیل گردد. PKK در شمال کردستان به قیام برخاست و بر اساس فلسفه‌ی آپوئیستی مبارزه نمود. بعد از گذر مدت زمانی با خلق یکی گشت و در این راه دختران و پسران جوان کرد در راه رهبر آپو و با هدف زندگی آزاد و خط‌مشی حقیقت مبارزه نمودند. طبیعتاً دشمن این موارد را دید و از آنها ترسید. برای جلوگیری از گسترش جنبش آزادیخواهی خلق کرد و با این انگیزه که آن را تصفیه نماید و به فعالیتهای آن پایان بخشد، به انجام کودتای نظامی دست زد. در تاریخ مذکور طبیعتاً شمار زیادی از رفقای ما دستگیر شدند. در آن زمان تجربه جنبش زیاد نبود و بر همین اساس رفقای پیشاهنگ و عزیزمان دستگیر شدند. قسمی دیگر از رفقایمان توانستند از خاک کردستان خارج شوند و به خارج از ترکیه بروند. البته حقیقتاً در این اثنا بود که دشمن آن را فرصتی شمرد که در زندان به PKK پایان بخشد و در همین راستا مواضع و عملکردهای خود را تنظیم نمود. تمامی اقداماتی که خارج از معیارهای انسانیت است، با بی‌اخلاقی هر چه تمامتر، بکارگیری شکنجه‌ها و شیوه‌های ناروایی در مقابل کادرهای PKK ایستاد. رهبری در خصوص مقاومت‌ها و قهرمانی‌هایی که در زندان شهر "آمد" انجام گرفت، تحلیلات اساسی انجام داده است. بدون شک مقاومت تاریخی میان کادرهای PKK و رژیم فاشیست آغاز گشت. این مقاومت و مبارزه بر مسئله مرگ و زندگی و اینکه ما بتوانیم به زندگی آزادانه برسیم و خلق کرد آبرومندانه زندگی نماید، بنا گردید. رفقای ما در این راستا مبارزه نمودند و دستگیر و به زندانهای دولت کودتا و فاشیستی ترکیه گرفتار آمدند. دشمن قبل از هر چیز تلاش می‌نمود که بتواند رفقای ما را از لحاظ ایدئولوژی، فلسفی و سیاسی مورد هدف قرار داده و درصدد شکست این جوانب شخصیتی بود و هدف اولیه‌اش این بود. بدون شک اگر اقداماتش در این زمینه به نتیجه می‌رسید، PKK و خلق کرد امروزه در وضعیت متفاوتی قرار داشتند. دستاوردها و وضعیت کنونی با سختی و مشکلات وافر به دست آمده است. هدف دشمن متوجه رهبری و اینکه پایبند بودن به رهبری را درهم بشکند و کادرها را پشیمان نماید، بنا گردیده بود. روزها و ماهها در این راه تلاش نمود که تنها یک کلمه را از زبان کمال، مظلوم، خیری و دیگر رفقایمان خارج نمایند و سخنانی را مبنی بر پشیمانی از زیر زبان آنها بکشد. تنها یک کلمه برای شکست کافی بود. اما با مقاومت و قهرمانی رفقا این خواست و تلاش دشمن با شکست روبرو گشت و سیاستهای دشمن استخوان‌گلوئی او شد. آنها رهبری و کادر PKK را در آغاز نشناخته بودند و از جانب دیگر هر چه زمان می‌گذشت رفقا خط فلسفه رهبری را در هر موقعیتی محافظت نمودند و با چنین شیوه‌ای طرح و پلان دشمن را با شکست مواجه ساختند. در چنین اوضاعی یا باید دشمن شکست می‌خورد یا PKK. البته رفقا تنها PKK را محافظت نمودند، بلکه حیثیت خلق کرد و حیثیت انسانیت را نیز محافظت نمودند. مقاومت آنها موجب خلق افسانه گشت و آنها افسانه آفریدند. تعریف نمودن و بر زبان آوردن این افسانه قطعاً کار آسانی نمی‌باشد و یا شاید زبان از چنین توانایی و قابلیت برخوردار نباشد. امروزه اگر ما شاهد حضور میلیونی خلقمان در قیام‌های میلیونی شهر "آمد" به صورت روزانه هستیم و خلق امروز به پیشاهنگ تبدیل گشته است، مرتبط با مقاومت‌های زندان شهر "آمد" می‌باشد و ریشه در مقاومت و قهرمانی ۱۴ ژوئیه دارد. با ۱۴ ژوئیه بود که خط مبارزه PKK خیلی عمیق و روشن گشت. باور به رهبریت و باور به آزاد گشتن کرد و کردستان گسترش یافت. و چنین مسائلی سبب گردید که ۱۴ ژوئیه به عنوان تاریخ اعاده حیثیت شناخته شود و تاثیر خود را بر کل تاریخ خلق کرد و حتی انسانیت برجای گذارد. حتی تاثیراتی بر جنبشها و مبارزات خارج از PKK نیز گذاشت. بدون شک آنها در زندان جنبش را رهبری نمودند و روحیه‌ای که رفقای خارج از زندان از قهرمانی‌های زندان گرفتند، در سطح خیلی بالایی قرار داشت و رهبری نیز در همین ارتباط گفته که پیرو و ادامه‌دهنده‌ی راه آنها هستیم. برای همین می‌باشد که لازم است تک‌تک آن رفقای زندان به خوبی شناخته شوند. رفقای شهید زندان شاید از لحاظ فیزیکی از میان ما رفتند اما در واقع دو نوع مردن و یا مرگ وجود دارد؛ یکی مردن ایدئولوژی و سیاسی که در آن اگر انسان کردن خود را در مقابل دشمن خم کند، مصداق می‌یابد.

واقعیات و راستی‌های ۱۴ ژوئیه در تقابل و قرارگیری در جبهه‌ی مخالف این مرگ بود که خود را بر جامعه احاطه نموده بود. هر چند آنها به گونه‌ای فیزیکی از میان ما رفتند اما شرف، حیثیت و حیات فلسفی را آفریدند و ما امروز مدیون آنها می‌باشیم.

از جانبی دیگر قهرمانی‌های ۱۴ ژوئیه مقدمه‌ای بود جهت قهرمانی‌های ۱۵ آگوست. و این در واقع از تحلیلات حزب می‌باشد که اگر ۱۴ ژوئیه نبود ما چگونه می‌توانستیم به مرحله ۱۵ آگوست گام بنهیم. رفیق قوسو می‌گوید ما با این مقاومت نه تنها آنچه را که در پیش روی خود به عنوان هدف قرار داده بودیم به دست آوردیم، بلکه به دستاوردهای فراتر از آن نیز دست یافتیم. اگر انسانی که در مبارزه صاحب ادعا و هدفمند می‌باشد، لازم است قبل از هر چیز ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ تا ۱۴ ژوئیه و مابعد آن یعنی ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ را به مانند تاریخی دانسته که PKK در آن مقاومت نموده و اولین بنیادهای مقاومت و مبارزه‌اش آفریده شد. در این ارتباط تمامی چیزهایی که بر زبان آورده شده بازهم کم می‌باشد و بخصوص تاثیرات آن بر حیات و مبارزه‌ی امروز ما باید به طور کافی بازگویی و خوب درک و فهم گردد.

ولاتی‌نازاد: با پا گرفتن و گسترش فلسفه‌ی مبارزه جنبش آپوئیستی در شرق کردستان به طبع پیشرفت و گسترش مبارزات، مقاومت‌های زیادی نیز در زندان‌ها به صورت سیستماتیک انجام گرفت. هم اعتصاب غذای ۴۷ روزه‌ی زندانیان در سال ۲۰۰۸ و هم مقاومت‌های امسال که منجر به اعدام گشتن ۴ تن از رفقایمان گشت، همگی در حالی بود که چنین مقاومت‌هایی خصوصاً در حوزه‌ی زندان در ایران بی‌سابقه بود. شما دستاوردهای این مقاومت در شرق کردستان را چگونه می‌بینید؟

ر. ماهر: در خصوص شرق کردستان و مقاومت‌هایی که در زندان انجام گرفت خیلی چیزها گفته شد. این روح ۱۴ ژوئیه که ما امروز در سایه آن زندگی می‌نماییم، در هر ۴ بخش کردستان تاثیراتی برجای گذاشت. مبارزه‌ی آزادی در شرق کردستان سربرآورد و بر اساس خط فلسفه‌ی رهبر آپو به سطح بالایی رسیده بود، رفقای زیادی در این راه دستگیر و به زندان افتادند. اما همانگونه که ما در ارتباط با ۱۴ ژوئیه بر زبان آوردیم. دشمن در شرق کردستان نیز خواست با جنگ و ویژه‌ای روح و فکر و اندیشه‌ی آنها را از بین ببرد. در تداوم و متعاقب ۱۴ ژوئیه در شرق کردستان نیز با شرافتی عظیم، مقاومتی ۴۷ روزه در زندانهای شرق کردستان در سال ۲۰۰۸ انجام گرفت. همانگونه که بایستی تاریخ ۱۴ ژوئیه جهت فهم مبارزات شمال کردستان فهمیده شود، همانگونه نیز باید در راستای شناخت مبارزات در شرق کردستان، مقاومت و قهرمانی ۲۰۰۸ تحلیلاتی ارزنده داشت. در شرق کردستان مقاومت بزرگی که در زندان انجام گرفت - که با پیام رهبری خاتمه یافت - دشمن نتوانست با بکارگیری تمامی شیوه‌ها و ابزارهایی که در اختیار داشت بر اراده‌ی رفقایمان چیره گردد. در چنین وضعیتی رفقایمان با پایبندی به زندگی شرافتمندانه بر اساس فلسفه‌ی حیات آزادانه مبارزه نمودند و هرگز از مطالبات و خواست‌هایشان دست برنداشتند. دولت جمهوری اسلامی هم با قرارگیری در جایگاه تسلیمت، چهارتن از رفقای قهرمانان را اعدام نمود. این موضوع از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. از اینرو لازم می‌باشد خلقمان در شرق کردستان و کادرهای PJAK این موارد را خوب تحلیل نمایند. اگر PKK و خلقمان در شمال کردستان با جدیت از ۱۴ ژوئیه صاحب‌داری نمی‌نمودند و مقاومت و مبارزه را تداوم نمی‌بخشیدند، بدون شک آن زمان ما نمی‌توانستیم بحثی از این قهرمانی‌ها بنماییم. چپ ترک و حتی فارس نیز مقاومت‌هایی انجام داده‌اند اما به خاطر اینکه مقاومت آنها به گونه‌ای مناسب و به اندازه‌ی کافی درک نگردید و تداوم نیافت، بر سر مقاومت‌های آنها که بی‌شک با ارزش و با عظمت هستند، مطالب زیادی گفته نمی‌شود و به مانند این است که اساساً هیچ اتفاقی نیفتاده است. یکی از تفاوت‌های PKK و دیگران در همین نکته نهفته است. در خصوص PJAK نیز پیغامی که در ۹ می داده شد باید خوب فهمیده شود و از قهرمانی آنها باید حمایت و صاحب‌داری نموده و تداوم یابد. همانگونه که در ۱۴ ژوئیه اشغالگری ترک با اهدافش شکست را پذیرا شد و نتیجه‌ی آن قیام خلق می‌باشد، در خصوص مقاومت ۲۰۰۸ زندان در شرق کردستان و اعدام شهدا فرزاد، فرهاد، علی و شیرین اساساً باید به عنوان مرگ رژیم یاد نمود. هر چند دولت با این کار رفقایمان را به صورت فیزیکی از ما جدا ساخت اما در حقیقت با این کار گور خود را کند و زمان مرگ خود را نزدیک ساختند. هدفی که دولت از این کار در سر داشت هدف بزرگی بود. درست در زمانی که مخالفت عمومی در ایران بالا گرفته بود، دولت بر آنها هجوم برده و هم در قبال جنبش سبز و هم دیگر جنبشها - مخصوصاً جنبش خلق بلوچ - تصورش بر این بود که آنها را بی‌تاثیر ساخته است. بدون شک تنها حزبی که مانده بود تا به سرکوب آن بپردازد PJAK بود. حمله‌ای که بر رفقای زندان انجام داد، در واقع هدفش پیام دادن به خلق بود با چنین مضمونی که اگر مقاومت و اعتراض نمایید ما سرنوشتی همچون شیرین، فرزاد، فرهاد و علی روبرو خواهید شد. اما رفقایمان قهرمانانه مقاومت نمودند و جسورانه با چنین وضعیتی روبرو شدند و در اساس زندگی را در شرق کردستان بازآفرینی نمودند. دشمن خیال کرده بود که با ترس و تهدید بر عمر خود و سیاست‌هایش می‌افزاید. اما وضعیت واژگون گشت و PJAK این مقاومت را درک نمود و در راستای صاحب‌داری از آن برآمد و هفته مقاومت را نیز که از ۹ تا ۱۶ ماه می‌بود، اعلان کرد. خلق نیز با فداکاری آن را قبول نمود و تمامی کردستان در اعتصاب سراسری فرو رفت. اما دشمن اعتراف نمود که با چنین عملی اتحادی مابین خلق بنا گردیده و خط سیاسی و ایدئولوژیکی PJAK بیش از پیش مشخص و آشکار گشت.

از جانب دیگر حقیقت این بود که رفقای زندان با مقاومتی که نمودند قرار و تصمیم اولین کنفرانس PJAK را که در آن زمان برگزار گردید در زندگی و مبارزه‌ی خود پراکتیزه نمودند و آن را عملی ساخته و به موفقیت رسانیدند و پرچم مقاومت، حیات آزاد و حقیقت را ارج نهادند. ما بر این بنیان امیدواریم که همانگونه که قهرمانی ۱۴ ژوئیه نتایج بزرگ تاریخی را در تمام کردستان به دست آورد، قهرمانی مبارزان PJAK در ۹ می نیز نتایج خیلی بزرگی را برای شرق کردستان به ارمغان بیاورد. این موارد هم‌اکنون دیده می‌شود. آن رفقا شرف و ناموس خلق را محافظت نمودند. به خصوص زن کرد لازم است که در شخص شهید شیرین (روناهی) و تمامی خلق کرد نیز در شخص دیگر رفقا باید ببینند که مقاومت آنها چگونه به ایمان، باوری، اراده و مبارزه و زندگی شرافتمندانه تبدیل گشت. ترسی که در شرق کردستان وجود داشت توسط رفقایمان در هم شکسته شد. این به صورت عینی دیده می‌شود که شرق کردستان امروز به مانند گذشته نمی‌باشد و میلادی در شرق کردستان درست شده است. با چنین مبنایی می‌گوییم که خلقمان در شرق کردستان و PJAK باید قدر و ارزش این مقاومت را دریافته و از آن صاحب‌داری نمایند. همانگونه که امروز شهر "آمد" پرچم خودمدیریتی دموکراتیک را با روح ۱۴ ژوئیه به اهتزاز درآورده، لازم است مهاباد، کرمانشاه، سنه و ارومیه نیز با روح قهرمانی ۹ می حرکت نمایند و بتوانند بر این اساس خود را سازماندهی نماید و خود را به نیرو و اراده تبدیل نمایند، جهت اینکه شکست نخورد. زیرا که معنای ۹ می فلسفه‌ی شکست نخوردن می‌باشد. نتیجه‌ی چنین

رویکردی می‌باشد که مبارزات آزادیخواهی در شرق کردستان در ۳ الی ۴ ماه اخیر در جهان و در منطقه شناخته شد. و امید به پیروزی در میان خلق بالا گرفته است و این تماما بر مبارزه و فعالیت PJAK تاثیر مستقیم داشته است. از اینرو لازم می‌باشد که هر کس که صاحب وجدان می‌باشد، ۹ می را به خوبی درک و تحلیل نماید. همانگونه که رهبری گفت: "ادامه‌دهنده‌ی راه آنها هستم" خلق شرق کردستان نیز باید ادامه دهنده راه آنها باشند و آن را تعالی بخشند.

ولایتی‌نازاد: هم اکنون در مبارزات جنبش آزادیخواه خلق کرد، زندان نیز بخش و یا عرصه‌ای از مبارزه می‌باشد و تاکنون آزمون‌ها و تجربیات زیادی نیز کسب گردیده و سبب دستاوردهای بزرگی برای خلق و جنبش گردیده است و از طرفی دیگر موجب شکست مواضع دشمن گردیده است، اهمیت این بخش از مبارزه را در چه می‌دانید و فکر می‌کنید مبارزان زندان باید صاحب چگونه ایستاری باشند؟

به لحاظ موضع‌گیری کادر، بدون شک حقیقت ۱۴ ژوئیه و ۹ می باید نوعی خط‌مشی موضع‌گیرانه باشد. دوباره می‌گوییم اگر کسی می‌خواهد PKK را خوب بشناسد باید ۱۴ ژوئیه را و اگر کسی می‌خواهد PJAK را بشناسد باید ۹ می را خوب درک نماید. رفاقت صحیح این است که انسان آن را خوب بفهمد و آن را در زندگی بازتاب داده و پراکتیزه نماید. چرا رفاقت چنین موضعی را اتخاذ نمودند؟ این اراده چگونه به چنین سطحی رسید؟ این قرار و این عمل چگونه به میان آمد؟ اگر کادر در این موارد عمیقا غور نمود، آنگاه از شخصیت نرمال و معمولی خارج گشته و به سطح ملیتانی و مبارزه‌گری دست خواهد یافت. شرط مبارز بودن این است که بتوانی بدان معنا بیخشی و آن را به مایه‌ی اساسی زندگی تبدیل نمایی.

در این موضوع نی کسی که حق بحث کردن نداشته باشد نیز من هستم. درست در این موقع نتوانستیم راه رفاقت راستین را بجای آوریم. در اینجا هر چه زمان می‌گذرد، انسان می‌فهمد جهت اینکه بتوانی با رفیق خودت صادق باشی، قبل از هر چیز باید آنها را عمیقا درک نمایی. ارزیابی ساده مسئله و یا عدم درک بنیادین آن سبب می‌شود که انسان اندک بفهمد و این سبب مبارزگری سطحی‌نگرانه می‌گردد. وقتی که انسان در حق شهید PKK و حقیقت آن غور نماید، می‌بیند که مبارزه‌ای آسان و اندک نبوده است. برای اینکه انسان در این مبارزه جای بگیرد خیلی از خصوصیات لازم می‌باشد. انسان می‌فهمد که لازم است ساده‌لوحانه با این فلسفه برخورد نکند و با جدیت با ارزش‌ها و زندگی برخورد نماید. قبل از هر چیز لازم است که انسان در مقابل چنین ارزش‌هایی جدیت را اساس کار قرار دهد. اگر این جدیت به وجود نیاید، معنادگی و درک رخ نخواهد داد و برخوردهای ناچیز در قبال رهبری، مبارزه، جنبش و رفاقت به میان می‌آید. همانا عدم درک ۱۴ ژوئیه موجب پایبندی به حزب، درک رهبری، اتحاد، کلکتیو و دموکرات شدن و زندگی اشتراکی و کومینال و .... نخواهد گشت و در عوض موجب خودفروبی خواهد شد. انقلاب خلق کرد، آنقدر انقلاب سنگین و پرهیایی می‌باشد که اگر کادر پیشاهنگ این روح را در زندگی به کار نگیرد، بدون شک نمی‌تواند وظیفه‌ای که بر عهده او قرار گرفته است را به‌جای آورد، لذا ضعیف مانده و نمی‌تواند به خوبی آن را نمایندگی نماید. حزبی بودن چیزی نیست که فهمیده نشود. حزبی بودن کمال، خیری، شیرین و فرزند است. اساس مسئله چنین می‌باشد که شهیدان با آن مواضع خود پیش روی ما را روشن نمودند و امروزه ما هم زیر سایه آنها سر بلند می‌باشیم. بدون شک کنفرانسی که PJAK برگزار نمود تمامی خواستش بر این بوده است که خود را در روح آن عمق بخشند و به پراکتیک تبدیل نمایند. اما رفقای زندان، کنفرانس را پراکتیزه نمودند و رهنمودهای آن را عملی ساختند. PJAK هم اکنون در آزمون به سر می‌برد. اگر بتواند لایق مقاومت و قهرمانی ۹ می باشد آن زمان است که می‌تواند حزبی بودن را تعالی بخشیده و جامعه را سازماندهی نماید و آن اهدافی که رفقایمان می‌خواستند را به دست آورده و در شرق کردستان زندگی با حیثیت و آبرومندانه آفریند و فلسفه و فرهنگ رهبری را حاکم گرداند. باید ترسی تاریخی که در شرق کردستان نهادینه گردیده است را از بین برد. یعنی عقیده و باور به پیروزی و موفقیت را بنیان نهیم. از اینرو لازم است کرمانشاه را تبدیل به "آمد" نماییم و این وظیفه بر گردن تمامی PJAK می‌باشد. حاکم بودن رفاقت به این معناست که ساعت به ساعت بر اساس خواست و امر شهیدانمان وظایف خود را با سر بلندی به پایان برسانیم. همچنین لایق بودن و یا نبودن PJAK تا سطح زیادی در پیوند و ارتباط با این می‌باشد.

ولایتی‌نازاد: با توجه به اینکه زندان مکانی می‌باشد که در آنجا مرگ و یا زندگی به شکلی محسوس عینیت می‌یابد و از جانب دیگر اولین شعارهای جنبش و خلقمان به مانند "مقاوت زندگیت و یا مردن یا زندگی آزادانه" در زندان سر داده شد. زندگی و یا مرگ در فلسفه‌ی جنبشمان از چه معنا و جوهری برخوردار می‌باشد؟

ر. ماهر: به این شکل موضوعی که لازم است در ارتباط با یکی گشتن زندگی ما با PKK و رهبری خوب فهمیده شود، این است که ما زندگی‌ای که آبرومندانه و حیثیت‌آمیز باشد، فارغ از هرگونه بردگی و زیردستی باشد و اگر برای آفریدن زندگی و حیاتی آزاد در کردستان استقرار یابد به مانند گذشته هر آنچه که لازم باشد به عنوان هزینه تقبل خواهیم نمود. کمال پیر گفت: "ما زندگی آزاد را آنقدر دوست داریم که برای آن هم می‌میریم". با چنین مفهوم و مبنایی هزاران دختر و پسر را در مبارزاتمان فدا نمودیم تا این زندگی آفریده شد. فرهنگ کنونی فرهنگ مقاومت می‌باشد. با مقاومت نمودن، بدون شک زندگی‌ای متعلق به خود آفرید و برای همین نیز اگر در جایی زندگی آبرومندانه وجود داشته باشد ما می‌توانیم به آن زندگی بگوییم. نوع زندگی که اشغالگران بر ما حاکم گردانیده بودند را زندگی برده‌گونه دانستیم و در مقابل آن قیام نمودیم و بدون هیچ گونه تردیدی تا امروز رسیدیم. زمانی که رفقای ما در زندان مقاومت می‌نمودند بعضی‌ها همانند سمیر می‌گفتند این فلسفه، فلسفه‌ی مردن می‌باشد. آنها زندگی را زندگی شخصی و زندگی‌ای دون‌مایه می‌دانستند و تاریخی در نزد آنان وجود نداشت. اما برخورد فلسفه‌ی رهبری در قبال زندگی فرق داشت. کسی که امروز در زندان بیش از همه مقاومت می‌نماید، خود رهبری می‌باشد. در زندان امرالی، زندگی آزاد را در آن اوضاع و احوال می‌آفریند. اگر ما در آن روزها همانند خلق کرد تردید می‌داشتیم، چنین روزهای آبرومندی را نمی‌دیدیم. برای همین مهم نزد ما این می‌باشد که بتوانیم به گونه‌ای ایدئولوژیکی و سیاسی، مبداء و خاستگاه خود را محافظت نماییم. به دنبال زندگی آزاد و حقیقت، با جدیت لازم و با ثبات قدم حرکت می‌نماییم. در حق اشخاصی که می‌خواستند با افترا و اتهام، قصد وارد نمودن خدشه بر فلسفه رهبری و نظرات او را داشتند، تاریخ آنان را رسوا ساخت و آنان را به زباله‌دان تاریخ انداخت. امروزه رهبر آپو با این مقاومت و مبارزه در کردستان حیاتی شایسته و مفتخر خلق نموده و در منطقه و جهان برای انسانیت پیشاهنگ گشته و تاریخ شاهد بر این وضع می‌باشد.

## رهایی از اشکال ذهنی کاپیتالیسم

رامتین صبا

سرطان چگونه به وجود می‌آید؟ مسلماً بیماری‌ای اجتماعی است. بی‌معنایی و سلول‌مردگی یکی هستند؛ وقتی انبوه ماده از کار افتاده سلول را دربرمی‌گیرد، سرطان ایجاد می‌شود. بعبارتی بیماری بی‌معنایی رومی‌نماید. یعنی این گاه، گاهی است که حیات بی‌معنا می‌گردد. کاپیتالیسم نوعی پول‌سرطان است. آن انبوه ماده‌گندیده‌ای که مثل خوره انسان را می‌خورد و مثل موشی موزی تن نحیف گشته جامعه را می‌خورد. حیات کاپیتالیستی همه‌اش شبیه‌سازی، کوتولگی، فریب‌کاری، بی‌وجدانی، پلیدی و جهالت است. توان دریافت معنا را از انسان سلب می‌نماید. این بزرگترین بردگی است. زیرا انسان اساساً نوعی رباط-برده است در مقابل انسان-برده دیگر دورانه‌های گذشته. زایش نوع رباط-برده بویژه با رنسانس اروپا کم‌کم مشهود گشت. این گاه، هنگام‌های است که فلسفه‌ای نوین، علمی نوین، جهان‌بینی‌ای نوین و خلاصه‌عصیانی نوین و در نهایت انسانی نوین آفریده شدند. اگر اقتصاد و به معنایی دیگر پول‌پرستی و پول‌خدایی بُعدی از کاپیتالیسم ضداقتصاد را سرطان‌گونه رشد داد، در دیگر طرف تولد ناقص علم در رنسانس و ذهنیت سیانتیسم (علم‌پرستی) فرزند خلف اما ناقص علوم گردید. این معضلی اجتماعی را بدنبال داشت و این معضل، دوگانگی حیات-مرگ را دچار بن‌بستی وحشتناک ساخت. تمامی افکار بیکنی، دکارتی، نیوتونی، و غیره صرفاً نوعی حرکت مکانیکی را ترویج بخشید که تنها می‌توانست خاص آن رباط-برده‌نفرین شده باشد.

این دوگانگی حیات-مرگ در نتیجه خبیث‌ترین دوگانگی اساسی سوئزه-اِبژه بیکنی و دکارتی سر برآورد. دیگر تکامل و تطور حیات اجتماعی و تعالی و رشد روحی جامعه و انسان به سطح تکنولوژی و مادیت انسان مکانیکی یا همان رباط-برده سقوط کرد. دیگر در نظر دکارت، انسان را می‌توان صرفاً تراکمی از ماده دانست و می‌توان آن را همانند گوساله‌ای شرحه‌شرحه کرد و شناخت. می‌گویند روزی یکی از آشنایان دکارت کنجکاو شد که دکارت چگونه فیلسوفی است؟ وقتی نزد او رفت از او پرسید: تو چگونه به فلسفه می‌پردازی؟ دکارت او را به باغ پشت خانه خود برد و گوساله‌ای را به او نشان داد که تکه‌پاره شده بود. دکارت گفت: روش من در شناخت این است. دکارت در مقابل روش خاص ادیان و روش فلسفی ایده‌آلیستی روشی خاص جهت شناخت را دربرگرفت. در نظر او هرچیز قابل تصرف و شناخت است آن هم از راه روش‌های پوزیتیویستی علمی. هرچیز مشتی ماده است و می‌توان در آن تصرف کرد. لذا تمام کیهان و جهان همه از ماده است و مرزی برای شناخت دارد. توانایی‌های متافیزیکی و روحی و فکری انسان را کناری نهاده و از یاد برد. روشی که پایه‌گذاری کرد، روش علمی بود که انسان را به سوئزه و جهان را به اِبژه تبدیل نمود. کیهان را لاابراتواری دانست که می‌توان همه‌چیز را در آن دید، آزمایش کرد و تجربه نمود. او می‌گفت: اشیاء مادی از قوانین مکانیکی تبعیت می‌کنند، اما ذهن اگر چه کاملاً تابع آن نیست، شبیه آن انعکاسی سوئزگی-اِبژه‌گی دارد. این طرز فکر به بنیان منطق و ذهنیت کاپیتالیستی مبدل شد. زیرا با روش‌های علمی می‌توان در همه‌چیز دخل و تصرف نمود. این طرز فکر بر اساس قاعده سوئزه-اِبژه هر پدیده‌ای را تکه‌پاره کرده و میان آنها فاصله انداخت، حتی جامعه و انسان را از هم برید و این گسست در تمامی پدیده‌ها و عرصه‌ها صورت گرفت. این روش «کل‌به‌جزء» نوعی گسست روحی و اثرزیک را میان جامعه و انسان و انسان و انسان ایجاد نمود. هرچیزی، پدیده‌ای و هر پدیده‌ای مشتی ماده آزمایشگاهی فرض شد. از این پس دیگر هنر، جامعه، اخلاق، سیاست و روحیات کیهانی با توسل به چنین نگرشی ارزیابی گردید.

اما این منطق نگرشی، نوعی ذهنیت را در عرصه جامعه ترویج داد که ذهنیتی کاپیتالیستی نامیده می‌شود. دین، دیگر دین پوزیتیویستی شد. برآمدگاه این آفتاب‌نمای تقلبی، خاور سرزمین‌هایی هست که اروپای بالنده نامیده می‌شود و مادر و مهد آن رنسانس دکارتی‌ها شد. ما منکر جوانب مثبت دوران رنسانس نیستیم اما آن فرهنگ انتقاد و خودانتقادی رنسانسی بر ریل منطق استقرایی پوزیتیویستی طی طریق کرده و مصالح آن سوئزه-اِبژه است.

در دوران پوزیتیویسم، ذهنیت سوئزه-اِبژه کاری کرد که دیگر مسندنشینان عربان بوده و همچو خدایان به نقاب احتیاجی نداشتند. زیرا روابط سوئزه-اِبژه همه‌چیز را مورد دخل و تصرف قرار می‌داد. رهبر آپو می‌گوید: «در نظام کاپیتالیستی، خیانتی صورت گرفته که فراتر از گسست میان کردار و گفتار می‌باشد؛ چنان‌خیانتی است که در تاریخ نظیر آن دیده نشده. گویی که گفتار، همیشه برای به لغزش درانداختن کردار است. در بردگی نظام هژمونیک، نقشی همچون دستگاهی مکانیکی را به کردار داده‌اند. آن هم چنان نقشی که تاکنون دیده نشده است».

حداقل چهارصد سال است که کاپیتالیسم حالتی هژمونیک به خود گرفته. طی این مدت‌زمان مدام بحران ایجاد کرده. بدون بحران‌زایی نمی‌تواند بسر برد و برعمرش بیفزاید. در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۲۰ و ۱۹۷۰ و غیره دچار بحران‌هایی عظیم شد اما بازم به حیات خود ادامه داد. در سال ۱۹۲۹ که آمریکا جای استعمار پیر یعنی انگلیس را گرفت، کاپیتالیسم دوباره به اوج خود رسید. بویژه رهبر آپو می‌گوید که در سالهای ۱۹۵۰ که کاپیتالیسم همچنان در اوج بود، ظهور حیاتی من‌طوری بود که هیچگاه به مرید آن مبدل نشدم. چراکه رهبر آپو به خصیصه بحران‌زایی آپو پی می‌برد و بدرستی می‌داند که نظام سرمایه‌داری اقتصاد نیست و برعکس ضد اقتصاد است. لذا آن را نه اقتصاد بلکه قدرت نامید. رهبری در بخش تمدن کاپیتالیستی در کتاب دوم به این امر اشاره می‌کند که تمام جریانها از جمله رئال‌سوسیالیستی، رهایی ملی و سوسیال دموکراسی همانند مذاهب چپ کاپیتالیستی نه تنها در ضدیت با آن موفق عمل نکردند، بلکه آن را نیز تغذیه کردند. بویژه در مورد مارکسیسم می‌گوید که: «متوجه آن هستم که نباید به مرید نادان مارکسیسم مبدل شوم».

نظام اقتصاد چگونه در جامعه کاپیتالیستی فروپاشیده می‌شود؟! همانطور که گفتیم از سال ۱۹۴۵ به بعد نظام سرمایه‌داری در اوج قرار گرفت و وقتی آمریکا جای استعمار پیر را گرفت، تعیین استراتژی نمود. استراتژی او «توسعه» نام گرفت. این نظام تا سالهای ۱۹۷۰ ادامه حیات داد اما بازم دچار بحرانی عظیم شد. البته هرچند ریشه بحرانهای کاپیتالیستی از منشأ هژمونی آن یعنی آمریکا برمی‌خیزد، اما مراتب و تأثیرات جهانی و منطقه‌ای دارد. لذا از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ این بحران ادامه یافت. می‌رفت که بحران اقتصادی هژمونی جهانی آمریکا را رو به زوال و یا ضعف جدی ببرد. این بود که از سال ۱۹۸۰ به بعد آمریکا استراتژی خود را تغییر داد و «گلوبالیسم» را برگزید. استراتژی گلوبالیسم فراتر از استراتژی توسعه، فراگیرتر بود و خصوصیتی جهانی یافت، شاید یکی از عوامل تفوق آمریکا بر روسیه در جنگ سرد که تا سالهای ۹۰ ادامه یافت به موجب همین گرایش بود. زیرا از این دوران به بعد بود که جهان نیز به لحاظ هژمونی تک‌قطبی شد و آمریکا یک‌تاز میدان گشت. چرا؟

زیرا تمامی برنامه‌های آمریکا مطابق استراتژی گلوبالیسم بسط قدرت جهانی بود نه صرفاً اقتصاد جهانی. چه بسا اقتصاد در مناطق مختلف هرچه رفت، در بد قدرت پدیده دولت-ملت قرار گرفت که ماهیت خود نظام می‌باشد. دولت-ملت در صدد یکدست کردن فرهنگ‌های مادی و معنوی بود. لذا تمام بازارهای جهان را تحت تأثیر قرار داد. ۱- به لحاظ ملی‌گرایی و رشد ملی در راستای اهداف دولت-ملت در مناطق قاره‌ای به تبع از ویژگی‌های اتنیکی-فرهنگی و دینی به تنش‌ها و بحرانها دامن زد. مثلاً در آسیا همان سیاست کمپانی هند شرقی انگلیس را تداوم بخشید آن هم در قالب رهایی‌ملت‌ها و مبدل شدن به دولت-ملت. این کمپانی در چند زمینه جنگ را شدت می‌بخشید. در حالی که دوران جنگ‌های رهایی‌بخش ملی بود، جنگ میان ادیان، مذاهب و ملت‌ها را شدت بخشید. سیاست نفاق استعمار کاری کرد که تمامی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی نیز متأثر از این سیاست به یکی از مذاهب نظام کاپیتالیستی مبدل شوند. ۲- تمامی جنبش‌های سوسیالیستی مطابق تعالیم مارکسیستی، ناخواسته به دنباله‌رو نظام تبدیل شدند. چراکه مارکس زیربنا یا ایدئولوژی را به مثابه خط مبارزاتی در درجه دوم قرار داد و نتوانست انقلاب ذهنیتی ایجاد کند و لذا روبنا یعنی اقتصاد را در درجه پراهمیت‌تر از مبارزه ایدئولوژیکی قرار داد و مطابق این اصل تئوریک مانیفست او به نظام توسعه سرمایه خدمت عظیمی کرد. رهبری در این زمینه می‌گوید: «کارل مارکس بیشتر در صدد برآمد تا کاپیتالیسم را از طریق رویکردی پوزیتیویستی تحلیل نماید؛ آن نیز نیمه‌کاره باقی ماند. به مقوله قدرت و دولت حتی دست هم نزد. هیچگاه نتوانستم این رویکرد را تعمیق بخشم. پدیده استثمار را درک می‌کنم، اما همیشه در نظر همانند یک نتیجه بوده است. اگر کار واکاوی قدرت و دولت از بررسی نتیجه آغاز شود، رویکردی بسیار ناقص و از نظر سیاسی نیز یک حالت «بی‌دفاعی» نام است. در واقع روند انقلاب ۱۸۴۸ در نزدیکی وی جریان داشت. به اندازه درک پیشروی بورژوازی به سوی قدرت، فروپاشی و تحول سینیورها را نیز بسیار خوب مشاهده می‌نمود. شدیداً به اقتصاد سیاسی، فلسفه و سوسیالیسم علاقه‌مند بود. اما نه تنها پدیده قدرت را که دوباره سازمان‌مند گشته و همچون یک هشت‌پا به دور اکثریت قشر محروم و زحمتکش جوامع پیچیده شده بود، درک نکرد، بلکه نتوانست از ابزارشدگی نظام خویش برای آن ممانعت به عمل آورد. مثلاً متوجه نگردد که مدل تئوریک-پراتیک، هژمونی‌گرایی کاپیتالیستی را تغذیه می‌نماید. اینکه آخرین نمونه آن یعنی پراتیک چین، به وضعیت قوی‌ترین تکیه‌گاه کاپیتالیسم هژمونی‌یافته آمریکا در آمد، از نزدیک با همین عدم توجه در ارتباط است».

وقتی که سرمایه‌داری تا هنگام شروع گلوبالیسم بویژه در آسیای میانه نفوذ نکرده بود، همچنان اقتصاد سنتی بود و خودکفایی هم سنتی و متکی به خود. اما جنبه سیاسی آن یعنی ظهور جنبش‌های رهایی‌بخش و کمونیستی و مارکسیستی با اقتدا به روش‌های نظام اقتصاد دزدانه کاپیتالیستی همدیگر را تکمیل نموده و یکی یکی دچار شکست شدند. چه بسا به دنبال مارکس چند عرصه پراتیک از جمله کمون‌های چندماهه پاریس - که مارکس شخصاً در آن مشارکت عملی داشت- و نیز پراتیک روسیه و اخیراً چین و کوبا به شکست انجامید. در واقع اوربانتالیسم (شرق‌شناسی) غرب تمامی این جریانهای نامبرده را مبتلا به سرطان نمود. غده‌های دولت، قدرت، سرمایه و پول چنان در کالبد نحیف گشته این جریانها رخنه کردند که دیگر رمقی در آن برجای نگذاشتند. بدین ترتیب تمامی این آزمون‌های سوسیالیستی نیز به شکست انجامید. ۳- مدل اقتصادگرایی تمامی جریانهای فوق همان مدل کاپیتالیستی بود و از آن فراتر نرفت. لذا شکست اقتصادی، شکست فرهنگی را نیز رقم زد. می‌توان مدل اقتصاد کاپیتالیستی را که هم‌اکنون شرح می‌دهیم «مدل بحران» نامید. ماهیت آن این است: گلوبالیسم به دنبال بازارهای جهانی، سرمایه‌های جهانی، نیروی کار جهانی و سود-سرمایه مازاد جهانی بوده و هست. سه مقوله اساسی در اقتدار - بازار کاپیتالیسم وجود دارد: ۱- گردش آزادانه سرمایه و کالا. ۲- تعرفه‌های گمرکی خودمحرانه. ۳- منع حرکت آزادانه نیروی کار. تمامی روابط و مناسبات اقتصاد جهان و بین‌المللی کاپیتالیسم که در واقع میراثی استعماری است، بر بنیان این سه مقوله در جریان است. نخستین هدف ایجاد جامعه‌ای مصرفی است. زیرا تنها یک جامعه مصرفی می‌تواند منافع استعماری در زمینه آن سه مقوله را برآورده سازد. چه بسا ایجاد جامعه‌ای مصرفی صرفاً با راهکار منع آن از تولیدگرایی ممکن می‌گردد. زیرا جامعه تولیدی نمی‌تواند به بازار مصرف مبدل گردد و خودکفایی ویژگی آن است. لذا سرمایه‌داری در صدد برمی‌آید که بازار تمام جوامع مصرفی را در بد حاکمیت خود گیرد. نخست: سرمایه‌های کلاش را با دریافت امتیازات سیاسی و اقتصادی به گردش درمی‌آورد و در زمینه‌های معادن، نفت و غیره به سرمایه‌گذاری کلان در دیگر کشورها می‌پردازد. طوری که این سرمایه که آزادانه در گردش است، سودهای کلان را نیز با خود به همراه می‌آورد. اما این در حالی است که دیگر کشورها نه تنها توان سرمایه‌گذاری را پیدا نمی‌کنند، بلکه اجازه و مجال آن را نیز از کف می‌دهند. پس، سرمایه‌گذاری مطابق این مدل اقتصادی خاص نظم نوین جهانی و از سیاست‌های گلوبالیستی است. سرمایه‌گذاران در واقع شرکت‌های کلان و چندملیتی می‌باشند که غول‌آسا در اقتصاد نقاط جهان بال می‌گسترانند. دولت-ملت‌ها با بد داشتن قدرت و رگه‌های اقتصاد سیاسی هرگاه دیدند که جانب دولت-ملت در رویارویی با این کلان شرکت‌ها روبه تضعیف است و یا اینکه خواست قدرت آنها روبه سقوط است و یا اینکه تأثیرات روابط اقتصادی بین‌المللی بر وفق مراد منافع قدرت تک‌قطبی جهان آنها نیست، اقدام به ایجاد بحرانی نوین می‌کنند تا در سایه آن به برقراری توازن برسند. این است که به قول رهبر آپو: کاپیتالیسم اقتصاد نیست، قدرت است. از جمله بحران‌های کنونی، بحران در سرمایه جهانی بود که بسیاری شرکت‌ها روبه ورشکستگی رفتند و یا اینکه کاملاً ورشکست شدند. بعنوان مثال: چهار بانک معتبر آمریکا کاملاً ورشکست شدند که یکی از آنها دارای قدمتی صدساله بود. اما در نتیجه آن بحران کاملاً نابود شد. چرا باید معتبرترین و غول‌آسازترین بانک آمریکا کاملاً نابود شود؟ زیرا کاپیتالیسم چهارصد سال است که با ایجاد مرتب بحران بر عمر خود می‌افزاید. البته ایجاد بحران صرفاً در حوزه اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه با راهکارهای نظامی نیز صورت می‌گیرد که یا از نوع

جنگ سرد است که مثلا روسیه شکست خورد و یا اینکه از نوع حمله نظامی است همانند جنگ یوگسلاوی، افغانستان و عراق. نظم نوین جهانی نباید تنها با این فکر ساده لوحانه ارزیابی شود که هدف مثلا آمریکا تصاحب منابع نفت است؛ بلکه اساسا در راستای اهداف قدرت طلبانه ایجاد نظم نوین جهت هموار ساختن زمینه سه مقوله گردش آزادانه سرمایه، ایجاد تعرفه‌های گمرکی دلبخواهی (جهت تصاحب بازار) و منع حرکت آزادانه نیروی کار است. تمام جوانب سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی در راستای این اهداف به حرکت واداشته می‌شوند. مسئله دیگر همانطور که گفتیم، تعیین تعرفه‌های دلبخواهانه گمرکی است. مثلا: وقتی کالاهای آمریکایی وارد دیگر قاره‌ها و کشورها می‌شود یا از دادن گمرک کاملا معاف است و یا اینکه تعرفه‌هایی با پرداخت بسیار نازل ارایه می‌شود. اما وقتی کالای کشوری دیگر به بازارهای بین‌المللی صادر می‌گردد با تعرفه‌های گزاف رویارو می‌گردد. در نتیجه بازار صرفا تحت حاکمیت ابرقدرت موجود قرار می‌گیرد. همچنین نیروی کار و کارگر که نیروی ایجاد سرمایه و سود و گرداننده بازار است، اجازه ندارد که آزادانه در عرصه‌های بین‌المللی با تأمین فرصت‌های شغلی خود به امرار معاش بپردازد که این نوع بردگی بسیار وحشتناک‌تر از دوران برده‌داری است. چه بسا کشورهای درحال توسعه و جهان سومی که دارای خیل عظیم بیکاران هستند با چنین بحرانی روبرو می‌شوند و مدام با رکود و اعتراض روبرو می‌شوند.

هیچ دین، آیین؛ مکتب و گرایش مخالفی نتوانسته در رویارویی با کاپیتالیسم در امان بماند. به قول رهبر آپو: «دلیل بنیادین توان فراینده هژمونی‌گرایی کاپیتالیسم، راهگشایی آن بر رقابت برای بردگی داوطلبانه است. آیا امروزه حتی یک کارگر نیز وجود دارد که بتواند به مخالفت با دستمزد بالا بپردازد؟». تمامی دولت‌ها و جنبش‌های کنونی جهان چه راست‌گرا و چه چپ‌گرا، چه سوسیالیستی و چه لیبرالیستی تابع نظم سرمایه‌جهانی هستند این نظم صرفا اقتصادی نیست بلکه ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و غیره نیز هست. دیگر تمامی مناسبات چه در داخل و چه در خارج مطابق اختلاط کارگر-بورژوا و کارگر-کارمند است. کارمند هویت بوروکراتیستی نظام است و بورژوا هویت سیاسی آن؛ لذا دیگر دین و ایدئولوژی‌ای مجال برای تاخت و تاز پیدا نمی‌کند. آنچه هست همه قدرت است. حتی در ایران کنونی نیز وضعیت چنین است. این است که رهبر آپو می‌گوید: «اسلام‌گرایی نوین نیز از فرق سر تا نوک پا، ابلهانه‌ترین نوع اوریاتالیسم (شرق‌شناسی از دید غرب) است». چه در شرق و چه در غرب دیگر فرهنگی جهانی کاپیتالیستی شیرازه گرفته و همه مبهوت جاذبه سحرانگیز آن شده‌اند. از ۷ ساله گرفته تا ۷۰ ساله و از کارمند گرفته تا مراتب رأسی خود دولت همه زیر تازیانه این فرهنگ لویاتانی قرار گرفته‌اند. گرایش فرهنگی در سایه رشد سریع ارتباطات و مناسبات پرسرعت بین‌المللی و بین‌بازاری چه در کشورهای توسعه یافته و چه جهان سومی تقریبا همانند هم است. رهبری در مورد مکان و کیفیت آن در شرق و غرب چنین بیان می‌دارد: «مکان موفقیت کاپیتالیسم، کناره‌های ساحلی شمال غرب اروپا و جزیره انگلستان است. پیشروی پیروزمندانه سرمایه‌داری چهارصد سال است که در سطح سیستم جهانی ادامه می‌یابد. جایی که در آن سکندری می‌خورد، مراکز فرهنگ قدیمی خاورمیانه است. در واقع، کاپیتالیسم خود آخرین فرزند انکارگر و نمک‌نشناس این فرهنگ است. درگیری بین آنها عمیق‌تر از چیزی است که تصور می‌شود. هم‌اکنون، حقیقتا جنگ میان طرف‌هایی ناشی در جریان است. نقشی همانند کُبی اسکندر و داریوش سوم را بازی می‌کنند. هراندازه که جرج دبلیو بوش در حکم اسکندر باشد، احمدی‌نژاد هم به همان نسبت داریوش است. تضاد دیالکتیکی با ژرفای بسیار و اشکال کاملا متفاوت جریان دارد. تنها از چالش میان اکیب‌های حاکم گفتگو نمی‌شود، مخالفت جامعه با نظام قدرت نیز بصورت بسیار وسیعی به منصفه ظهور رسیده است».

در واقع بوش و اوپاما هویت و سمبل قدرت جهانی قطب ابرقدرت هستند و احمدی‌نژاد هم در شرق به همین شکل. اوپاما نماینده سیستم سرمایه‌داری و حافظ و پیش‌برنده سه مقوله فوق‌الذکر است و احمدی‌نژاد هم همچنین. مناسباتی که تنظیمی استناد شده است. دستی‌پنهانی آن را به چرخش درمی‌آورد: فرهنگ ساخته شده! یکی در شرق، یکی در غرب. در مقابل این دو، فرمی سومی وجود دارد: مقاومت و حیات آزاد. رهبری می‌گویند: «غصب سود از طرف سرمایه‌داری تنها یکی از اشکال است». پس در این صورت فراتر از حیطة اقتصادی است.

در دنیایی که سرمایه‌داری در تمام حوزه‌ها رخنه کرده و فراگیر شده، آیا می‌توان فرزند و مرید ابله آن نشد؟ رهبر آپو از همان اوان نخواست که کورکورانه مرید سرمایه‌داری شود. با تمام توان در مقابل آن جنگید و به قول خود بر آن لعن و نفرین هم فرستاد. در جایی می‌گوید: «در واقعیت مرتبط با ما، حیات لگدمال گردیده و معنای خویش را تماما از دست داده است. در محیطی هستیم که مملو از دروغ و خودفریبی است و پلیدی به هر جا رسوخ کرده؛ زبان‌ها قادر نیستند حتی به اندازه جغدها نیز آوایی سر دهند. اگر در اتاق تک‌سلولی‌ام دقیقا ۹ سال است که توانسته‌ام ایستادگی نمایم، تا حدی نیز در ارتباط با این مسئله است که خارج از اینجا، بدتر از اینجا است».

در نظر رهبر آپو آنچه خارج (یعنی جهان جوامع) را بدتر نموده، هژمونی‌گرایی کاپیتالیستی است. در تمام دنیا، مناسبات سود-سرمایه انسانیت را به فنا می‌برد و استفراق آور است. این یک کائوس تمام عیار است که نزدیک است خود کاپیتالیسم را غرق نماید. تنها کافی است که راه‌های برون‌رفت دموکراتیک و آزادیخواهانه، اجتماعی‌سازی شوند. به قول رهبر آپو در چنین دنیایی عشق دچار خیانت شده و باید آن را نجات داد.

کاپیتالیسم دزد خانه است. دزدی که جهان را درمی‌نورد. علم نیست، علم‌پرستی است. اقتصاد نیست، قدرت است. دین آن پوزیتیویسم است که بدترین و نازل‌ترین شکل متافیزیکی می‌باشد. تاکتیک‌های دزدی آن، همان سه مقوله‌ای است که در فوق ذکر کردیم. بیکن‌ها و دکارت‌ها راهکارهای ایدئولوژیکی را برای تصاحب جوامع و غارت آن برای کاپیتالیسم هموار ساختند. ماکیاوولی مناسبات سیاسی و قدرت طلبانه را آموخت؛ اما مارکس، لنین، مائو و غیره در مقابل آن از خود بی‌خود شدند و به مرید نادان آن مبدل گشتند. کسی مانند آنتونی گیدنز هم تئوری جامعه‌شناختی پوزیتیویستی آن را رواج داد. ولی رهبر آپو می‌گوید که در رویارویی با آن غول جهانی شیفته نشد، تسلیم نگردید و با آن درافتاد.

دزدی که در خانه است در تاریخ هم محور گرفته است. از نظر فرناند برودل که در تحقیقات خود در مورد تاریخ که مکتب آنال نامیده می‌شود و تحقیقات ارزنده‌ای در نوع خود است، مقوله سرمایه‌داری بشیوه‌ای متشکل از مقاطع تاریخی و با اصطلاحات «اقتصاد جهان» که کل اقتصاد در جهان را منظور نظر دارد و نیز «جهان اقتصادی» که منطقی‌ای خاص منظور آن است، ارایه می‌گردد. برودل معتقد است که جهان‌های اقتصادی در تمام مناطق قاره‌ای وجود داشته‌اند و دارای مراکزی بوده‌اند. مثلا نیز در

قرن ۱۵، آمستردام قرن ۱۷، لندن قرن ۱۸ و نیویورک امروزی. اما در دیگر قاره‌ها به جهان‌های اقتصادی دیگری نیز اشاره می‌کند، مثلاً: امپراتوری عثمانی، بطور کلی جهان اسلام، هند، چین و غیره. اما در اساس کار هر چند اشاره‌ای کم و غیرمستقیم دارد، می‌گوید: جهان اقتصادی از دولت-شهرها شروع شده که دولت-شهرهای یونان و روم ابتدا بنیان این مراکز قدرت-اقتصاد بوده‌اند. همه چیز بر اساس روابط نابرابر قدرت شکل گرفته‌اند که منظور خاص والرشتاین نیز هست. بعد از دولت-شهرها که تا دوران ۲۰۰ ساله حاکمیت آمستردام می‌آید، نوعی سرمایه و روابط سنتی حاکم است؛ اما با تغییر مرکز از آمستردام به لندن، دیگر ماهیت سرمایه‌داری و تمامی روابط داخلی و خارجی آن تغییر می‌کند و قواعدی نوین می‌یابد که تا به امروز حاکم است و نیویورک امروزی از سال ۱۹۲۹ آن را به ارث برده. اساساً سه مقوله‌ای که در عملکردهای سرمایه‌داری در فوق نام بردیم از زمان حاکمیت قطب لندن شروع گشته است. هر چند این نظر تحلیلی تازه مؤلف است اما به نظر مطابق با نظریات رهبر آپو برداشتی علمی‌تر و معقول‌تر است. اما این روابط و مناسبات مطابق محوریت فکری اروپایی- غربی صرفاً دارای ماهیتی دولت-شهر و منطقه‌ای است. این نظریه حتی از جانب والرشتاین و برودل هم در حیطه عملکرد سیستم سرمایه‌داری تا سطح جهان اقتصادی رسیده است. در واقع ماهی مورد نظر آنها انگار بی‌سر و دم است. در طرز تحلیل آنها، رابطه دو پدیده قدرت و اقتصاد بسط داده نشده و یا کم‌بدان توجه شده است و یا تاریخ در قالب زمان «طولانی مدت» یا حول و حوش یونان می‌پلکد و یا محدود به مناطق صرف غربی رنسانس ارزیابی شده و تاخت و تاز می‌نماید. هر چند برودل به جهانهای اقتصادی در نقاط دنیا اشاره دارد و این در تصمیم‌بندی زمانی و مکانی تاریخ بویژه تاریخ ظهور سرمایه‌داری یاریگر می‌باشد؛ اما باید اذعان داشت که ریشه سرآمدگی و ظهور سرمایه‌داری، تمدن و فرهنگی است و ارزیابی آن به‌مثابه یک تمدن مادی، به کشف سرچشمه جوشان آن احتیاج دارد تا بتوان رابطه قدرت سیاسی با قدرت اقتصادی را سنجید. از این لحاظ می‌توان گفت هنوز ضعف‌هایی جامعه‌شناختی و تاریخی وجود دارد. چه‌بسا حلقه‌های زنجیر قدرت در طول تاریخ تمدن بسیار با اهمیت‌تر از اشاره صرف به ماهیت ۴۰۰ ساله سرمایه‌داری است. این است که حتی در زمینه فلسفه که بیشتر میشل فوکو بدان پرداخت، نتوانست حلقه ارباب قدرت را در بنیان تاریخ توضیح دهد. چه بسا در نظر فوکو تاریخ هم از لحاظ اصطلاح و هم مدت‌زمان، جای خود را به «دودمان پژوهی پدیده گرایانه» داد که موجب نقصان در تشریح حلقه قدرت در طول تاریخ تمدن گشت. اما رهبر آپو از هر دو نظر هم حلقه قدرت سیاسی را در نظر داشته و هم جهان‌های اقتصادی منظور نظر برودل. آنچه موجب شده رهبری ضمن تحسین افکار آنها، فراگیرتر و جامع‌تر آن را «ریشه‌یابی» کند، روش عملکرد او در زمینه ارزیابی تاریخ است. هم مدت‌زمان ساختاری را در نظر دارد و هم مدت‌زمان طولانی را. در مدت‌زمان طولانی برودل، به نظر، ریشه سرمایه‌داری صرفاً دولت-شهر و پلیس یونانی است؛ اما در مدت‌زمان طولانی مدنظر رهبر آپو ریشه فراتر از آن به عملکرد زیگوراتها و در جهان محوری اقتصاد کاهنی برمی‌گردد. عطف توجه به این تاریخ، فراتر از عملکرد فوکو، ریشه هم قدرت و هم اقتصاد را بخوبی در قالب «دودمان پژوهی طولانی مدت» آشکار می‌سازد.

در واقع نظام دیگری که مهم است، همان نظم نوین است که تا حد زیادی والرشتاین بدان پرداخته و موفق عمل کرده است. در فلسفه تاریخ، دوره کنونی بسیار حایز اهمیت است آن هم با مرکزیت اقتصادی نیویورک. آن شهر، مرکز اقتدار است نه اقتصاد. این حمله فرق میان فلسفه تاریخ رهبر آپو با دیگر صاحب‌نظران را آشکار می‌سازد. آن دو عامل دارد: ۱- پویایی سرمایه‌داری. ۲- تغییر جهان اقتصادی. حال این دو عامل را با توجه به نظرات رهبر آپو و برآورد آن با برودل بررسی می‌کنیم. به نظر مؤلف این مقال، با توجه به تشریح جامع فلسفه تاریخ رهبر آپو که در آن نبرد ایدئولوژی در رویارویی با اقتصاد در زمینه زیربنا و رونا است. این مشخصه تمایز میان رهبری با برودل و امثال والرشتاین است. از مارکس گرفته تا برودل و والرشتاین مجادله اساسی در تمدن بر محوریت زیربنای اقتصاد، پویایی سرمایه‌داری را به دنبال می‌آورد؛ در حالی که در نظر رهبر آپو مجادله اساسی باید در قالب تفسیر تمدن در ید قدرت ایدئولوژی بعنوان زیربنای واقعی باشد. چراکه می‌توان گفت کتاب سرمایه مارکس حقیقتاً مانیفست اقتصاد زیربنا برای سرمایه‌داری شد و امروزه باید بدان اعتراف نمود. اما جدای از شکست تز مارکس، به نظر، آن تز «جهان اقتصادی» برودل هم به پایان خود نزدیک شده و البته این به شکست و یا پیروزی سرمایه‌داری مرتبط است. اگر سرمایه‌داری با توجه به استراتژی گلوبالیسم و در قالب حاکمیت تک‌قطبی هژمونی آمریکا با مرکزیت نیویورک به پیروزی برسد، آنگاه دیگر قالب و مقوله جهان اقتصادی برودل تا حد بسیار زیادی اعتبارش از کف می‌رود و از دو مقوله «مرکزی» و «منطقه‌ای» تنها جنبه مرکزی آن باقی می‌ماند. چراکه گلوبالیسم این مهم را مقتضی می‌گرداند. از سال ۱۹۸۰ به بعد دیگر روابط نابرابر قدرت ضروری می‌گرداند که نظم قدرت-اقتصاد جهانی کاپیتالیسم تغییر یابد و دیدیم که راهکار ایجاد بحران صرفاً برای هموار ساختن زمینه آن بوده و هست. دیگر نیویورک از راه کلان‌شهرها و جنگ‌های قاره‌ای افغانستانی و عراقی به بسط همان جهان اقتصادی خود می‌پردازد. اگر نه با ماندن در همان قالب، از میان می‌رود. چرا؟ زیرا روابط تجاری پیچیده‌تر شده و رقیب تجاری دیگر در دیگر جهانهای اقتصادی (مثلاً چین) سر برآورده‌اند. رهبر آپو به این جهان‌گستری اشاره‌ای معنایی دارد و هر چند بصورت اصطلاحی بدان پرداخته اما در تشریح آن حتی نکته‌ای برای گفتن باقی نگذاشته. یعنی کاپیتالیسم در نظر رهبر آپو در دوران کائوس است، یا مطابق نظم نوین آن جهان را می‌سازد و یا بطور کلی از میان می‌رود و به قول برودل باید جهان اقتصادی به فکر داشتن مرکزی برای جانشینی نیویورک باشد. هر چند «اقتصاد ملی» آخرین مرحله تغییرات کائوتیک سرمایه‌داری است اما گلوبالیسم خود دیگر با آن اقتصاد ملی مورد اشاره برودل هم نمی‌خواند. آنچه عیان است پدیده دولت-ملت دیرزمانی است که تومارش در اروپا پیچیده شده و فرامرزی و مراملیتی خاصیت اتحادهای جهانی شده، آن هم در زمینه اقتصاد گلوبالی. شکل‌گیری اتحادیه‌ها در قاره‌ها خود اشاره‌ای به پایان «جهان‌های اقتصادی» و «اقتصاد ملی» است.

## سازماندهی دموکراتیک، نیازی واجب‌تر از آب و نان برای خلق‌های ایران

ر. آبدانان

بخش اول

اگر نگاهی به ساختار نظام جمهوری اسلامی بیاندازیم، همه‌نوع سازماندهی اجتماعی دولتی را مشاهده خواهیم کرد. اندیشه‌ی اسلام سیاسی شیعی خود نوعی ملی‌گرایی بومی (در برابر ملی‌گرایی تبلیغ‌شده از سوی سرمایه‌داری) است که سعی گردیده تا عمق جامعه نفوذ داده شود. به همین جهت در هر نوع فعالیت اجتماعی، دست‌برده شده تا دولت به زعم خود جامعه را شکل ببخشد و هر نوع احتمال دگراندیشی یا حیات مغایر با دستورالعمل‌های دولتی به سطح حداقل و نهایتاً صفر رسانیده شود. به‌ویژه در قالب بسیج، نهادها و انجمن‌های اسلامی صرفی که پوشش‌دهی ایدئولوژیک وسیعی در جامعه صورت می‌دهند، حالت توتالیتر بودن (تمامیت‌خواهی) نظام جمهوری اسلامی معلوم می‌گردد. چنان‌که فعالیت همه‌جانبه‌ای صورت می‌گیرد تا تمامی اقشار جامعه در درون این نهاد‌های دولتی و سایر سازماندهی‌هایی که جلای ایرانی-اسلامی دارند و تبلیغ مردمی بودن آن را می‌کنند، جای‌گیری شوند. حتی نهاد‌های مدنی نیز از سوی خود دولت سمت‌وسو داده می‌شوند؛ رسانه‌ها جز در حیطه‌ی اندیشه‌ی نظام مجاز به هیچ عمل آزادانه‌ای نیستند؛ شمار روزنامه‌هایی که به جرم کوچک‌ترین روشنگری تعطیل گردیده‌اند و روزنامه‌نگاران بسیاری که در زندان به‌سر می‌برند، گواهی بر همین مدعاست. آموزش و پرورش نیز با بازتولید شخصیت‌های مطبوعی که به شدت با متد دینی ذهنیت‌شان منجمد و جزم‌گرا گردیده، در واقع اهرم و ابزاری است جهت ممانعت از آگاهی‌یابی اجتماعی صحیح. مجلس که ظاهراً محل حضور نمایندگان اراده‌ی خلق‌هاست، تنها موردی را که بدان وقعی نمی‌نهد همین اراده‌ی خلق و خواست دموکراتیک آنان است. سایر نهادها و ارگان‌های نظام نیز هر کدام با پوششی اجتماع‌محور عرض اندام می‌کنند؛ اما در اصل امکان هرگونه سازمان‌یابی اجتماعی را ناممکن می‌گردانند. در واقع دولت این پیام را می‌دهد که «هر نوع سازمان و نهادی لازم باشد، خود آن را ایجاد خواهیم کرد». رسانه‌های دولتی، انجمن‌های فرهنگی دولتی، شهرداری‌های کاملاً در ید قدرت دولت، نظام آموزشی دولتی، حوزه‌های اقتصادی دولتی از بانک‌داری و نفت و صنعت گرفته تا کشاورزی؛ بهداشت و استانداردهای زندگی دولتی همه و همه نشان از آن دارند که هیچ فضای تنفسی برای جامعه باقی نمانده است. از موسیقی گرفته تا لباس و از موی سر گرفته (اخیراً مدل موی مجاز از سوی دولت احمدی‌نژاد نیز به تصویب رسید!) تا سود و بهره‌ی بانکی، وقتی مجازند که دولت آن را تصویب کرده باشد (حتی اگر واقعاً با ارزش‌های جامعه در تضاد باشند)؛ و گرنه به بهانه‌ی غیردولتی بودن برچسب ضداورزشی می‌خورند! اگر مقوله‌ای دارای برچسب دولتی باشد، مطلوب و در غیر این صورت مذموم انگاشته می‌شود. حتی مدرنیته‌ی غرب که جمهوری اسلامی ادعای مقابله با آن دارد نیز وقتی از صافی دولت بگذرد، پذیرفته می‌شود. همه‌ی امور جامعه از بالا جهت‌دهی می‌شوند. اوج این فرآیند در مطلقیت ولایت فقیه نمود می‌یابد. جامعه، نه موجودیتی خودمدیریت‌کننده بلکه با دیالکتیک شبان-رمگی اداره می‌شود. اطاعت از چنین وضعیتی را نیز عین سعادت دنیوی و موجب اجر اخروی می‌شمارند! و این یعنی بی‌اراده‌گی محض و تسلیمیت در برابر وضع موجود.

رهبر آپو چنین اظهار می‌دارد: می‌توان دولت-ملت را از نظر ماهوی به‌صورت «همانندشدن جامعه با دولت و دولت با جامعه» تعریف نمود که تعریف فاشیسم نیز همین است. یعنی می‌توان گفت دولت جمهوری اسلامی برای آنکه جامعه را فاقد سازماندهی آزادانه بگذارد و آن را ناگزیر از پذیرفتن تمام نهادها، سازمان‌ها و قواعد دولت نماید - تا جایی که گویی جامعه نیز بخشی از دولت شده- نوعی فاشیسم اسلامی شیعی را پدید آورده است.

نکته‌ی عمده‌ای که سعی داریم در این نوشتار در مورد آن به بحث بپردازیم این است: «جامعه‌ی فاقد سازماندهی آزادانه و دموکراتیک، همانند آن است که وجود نداشته باشد».

وقتی به ژرفای تاریخ انسانیت بنگریم به‌خوبی درک می‌شود که آنچه انسان را از دیگر موجودات متفاوت گردانده، همانا اجتماعی بودن بی‌همتای اوست. البته این را در معنای انسان مرکزی بیان نمی‌داریم. زیرا انسان خود بخشی از کل طبیعت است که وظیفه‌ی درک کیهان و معنادادن به آن را برعهده دارد. گویی انسان، زبان حال کیهانی است که برای مشاهده و درک هستی خود، به‌حالت ماده‌درآمده و در این روند تمامی امکانات را در اختیار انسان قرار داده تا امکان این مشاهده و درک را فراهم آورد. بنابراین هم انسان در مفهوم کیهانی، یک موجودیت یکتا نیست و در درون ارتباطی دیالکتیکی-متافیزیکی و ارگانیک با تمامی کیهان به‌سر می‌برد و هم در خود طبیعت انسان نوعی اصل اجتماعی بودن، هستی یافتن او را شالوده می‌ریزد.

بنابراین فردگرایی امری ذاتی نیست و قالبی‌ست ریخته‌شده از سوی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری. اما دولت‌های به‌زعم خود سنتی که ژستی دینی و مخالف سرمایه‌داری جهانی دارند برای حاکمیت یافتن بر جوامع سعی می‌کنند که کلان‌مسائل آن‌ها را از حالت جمعی خارج کنند تا بتوانند جامعه را به خواست خود جهت‌دهی کنند. مثلاً جامعه را از سیاست دور می‌سازند. زیرا جامعه‌ای که خود توان سیاست داشته باشد، تن به بردگی نمی‌دهد. خلق‌های ایران اعم از کُرد، ترک، آذری، عرب، ترکمن، بلوچ و سایرین به جهت آنکه زیر سلطه کشانیده شوند از سیاست دور گردانیده شده‌اند. یعنی سیاست که با اصل اجتماعی بودن درهم‌تنیده، را از جامعه سلب می‌کنند. به همین دلیل جامعه‌ی این خلق‌ها با انواع تخریبات اجتماعی رویارو گشته‌اند. بیشینه‌ی معضلات اجتماعی که این خلق‌ها با آن رویارویند، ناشی از این است که فرم جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی آن‌ها را دچار تخریب ساخته‌اند.

اگر به آسیب‌شناسی‌ای در زمینه‌ی خلق‌های مختلف ایران بپردازیم می‌بینیم که با دو بحران اساسی رویارویند: ۱- بحران هویتی: که منجر به ازخودبیگانگی، شکست اراده و گرایش به ذوب‌شدن در دیگری (جامعه‌ی فرادست) گردیده است.

۲- بحران وازدگی سیاسی یا به‌عبارت دیگر سیاست‌گریزی که منجر به متلاشی‌شدن سازمان جامعه گردیده است.

رهبر آ‌پو در این زمینه چنین در مانیفست تمدن دموکراتیک (کتاب جامعه‌شناسی آزادی) آورده است: «مجردسازی جامعه از تمامی وجوه اخلاقی و سیاسی‌اش، به معنای رهسپار دیار مرگ کردن آن، مورچه‌ای گردانیدن فرد و بدین ترتیب تشکیل جامعه‌ی ر‌مه‌آسای فاشیستی است. تحت این مدلی که بیشترین مغایرت را با طبیعت اجتماعی دارد، فاکتورهای ژرف تاریخی و ایدئولوژیک و عوامل طبقاتی، سرمایه و قدرت ایفای نقش می‌نمایند. نسل‌کشی‌ها به‌عنوان نتیجه‌ی مشترک این عوامل تحقق یافته‌اند.» متأسفانه با وجود اینکه سرکوب هویت‌های خلقی در ایران به‌طور آشکارا صورت می‌گیرد اما بر پیشانی هر نوع مبارزه‌ی خلق‌مدارانه هم از سوی نظام حاکم و هم جنبش‌های مخالف، انگ ملی‌گرایی - تجزیه‌طلبی زده می‌شود. از چپ‌گراها گرفته تا میانه‌روها همه در نقطه‌ی مطالبات خلقی دچار جزمیتی شدیدند. گویی اگر بخواهی هویت خلقی - فرهنگی‌ای متفاوت از آنچه که نظام حاکم دیکته می‌کند داشته‌باشی، مرتکب جرمی نابخشودنی گشته‌ای. همین مسئله باعث گردیده که خلق‌های ایران با بحران ناشی از آسیمیلاسیون (همگون‌سازی) شدیدی دست‌وپنجه نرم کنند. از طرف دیگر ساختار حکومتی ایران که همواره مدل خدا-شاهی را با شدت هر چه تمام‌تر پیاده می‌سازد تمام سازوکارهای سیاست جامعه را ستانده و خود را یگانه منشأ و منبع سیاست‌ورزی معرفی می‌کند. جامعه تنها به‌شکل فرمالیته در انتخابات و مشروع‌سازی نمادین دولت به‌کارگیری می‌شود. نمونه‌ی علنی و عملی این مسئله در انتخابات اخیر ریاست جمهوری و برسرکار آمدن دوباره‌ی احمدی‌نژاد رخ نمایاند. ولایت مطلقه‌ی فقیه همان شاه فرمند است که عمامه‌ی شریعت بر سر گذاشته و خود را به منبع مشروعیت‌بخش الوهی نزدیک‌تر نشان می‌دهد. تا جایی که به قول پیرامونینش اطاعت از سخن او اطاعت از سخن اولیاء و خود خداست!

بدین ترتیب در هر دو بحران یادشده می‌توان به‌طور شفاف مشاهده کرد که نظام حاکم همواره خواست قدرت خود را در میان جوامع و خلق‌های ایران بسط می‌دهد. از آنجا که در هر کجا قدرتی عرض اندام کند، مقاومت نیز در همانجا خود را نمایان می‌سازد، دستگاه قدرت برای جلوگیری از پیدایش کانون مقاومت، مانع از شکل‌گیری هر نوع سازماندهی اجتماعی آزاد می‌شود. زیرا مقاومت فاقد سازمان‌دهی نهایتاً در جنبه‌ی نظام درهم خواهد شکست. چنان‌که فرد لجام‌گسیخته‌ای که لیبرالیسم آفریده به دلیل دور شدن از ماهیت اجتماعی خویش قادر نیست در برابر نظام سلطه‌گر مدرنیته نفس بکشد؛ بنابراین فرد هرچقدر هم که در پی رهایی از قدرت باشد تا نتواند مقاومت خود را جمعی و کلکتیو نماید نمی‌تواند از دور بسته بگریزد. بالذاته پیداست مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به همین دلیل است که تا بدین حد بر فردگرایی تأکید می‌ورزد. از آنجا که این مدرنیته در ایران نیز نفوذ یافته، مشاهده می‌کنیم که نظام حاکم سعی در آن دارد که سازمان‌های خارج از حیطه‌ی خود را از هم بگسلاند و هر فعالیت سیاسی را از هم تجزیه کند. در برخورد دولت با فعالین سیاسی این مسئله را به راحتی می‌بینیم؛ سعی می‌شود این اندیشه را به خورد ذهن کُنشگر سیاسی بدهند که «تو باید از سازمان، حزب، گروه، دسته و جناح سیاسی مخالف دور شوی زیرا مسئله‌ی تو امری شخصی است و بس!» یعنی حقوق فردی، مشکلات فردی و رهیافت‌های فردی را ترویج می‌کنند (البته به‌خاطر اثرات ژرف اجتماع‌گرایی در خاورمیانه، دولت‌ها به‌ناگزیر در برابر انتظار عمومی با گفتمانی جامعه‌مدارانه ظاهر می‌گردند).

اما سوی دیگر قضیه، جریان‌های مخالفی است که به مقابله با این وضعیت می‌پردازند. اینان یا همچنان بر اسلامی سیاسی و قرائتی دولتی از دین تأکید دارند که اگر بخواهیم فاجعه‌بار بودن آن را نشان دهیم کافیتست که تنها به رکورددار بودن دولت جمهوری اسلامی در امر اعدام اشاره نماییم. یا اینکه بر مکاتب لیبرالیستی منشأگرفته از مدرنیته اصرار می‌ورزند که نهایتاً به رد جامعه، اخلاق و ارزش‌های کمونال کشانیده شده و به دام «دستیابی به حقوق صرفاً فردی» می‌افتند. در برابر هر دو جریان بایستی به این نکته اشاره کرد: با پارادایمی که هنوز در چارچوب ذهنیت دستگاه قدرت قرار داشته‌باشد، مخالفت‌ها، سازماندهی‌ها، سیاست‌ورزی‌ها و انقلاب‌ها محکوم به نتیجه‌ای خواهند بود که با توپیا، برنامه و خواست‌های پیشین‌شان در تناقض است.

بایستی تعریف درستی از حقیقت داشته باشیم. تنها با حقیقتی که اولاً اجتماعی و ثانیاً خارج از حقیقت‌سازی‌های نظام قدرت باشد می‌توان اقدام به تعریف درست مقولات سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی صحیح یا غلط نمود. حقیقتی که در چارچوب نظام حاکم باشد، با جوهره‌ی اجتماعی‌بودنی آزاد در تضاد است. زیرا ماهیت نظام حاکم با روح آزادی در تناقض است.

اگر حقیقت خود را با بینشی دینی کاملاً ایده‌آلیزه و سوژکتیو نماییم (مانند آنچه در چارچوب نظام جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد) یا با بینش لیبرالیستی به هیأتی ماتریالیستی و ابژکتیو درآوریم، نتیجه یکی خواهد بود. نه اجتماعی که نظام جمهوری اسلامی مهندسی می‌کند دارای سلامتی است و نه فردی که توسط نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری لجام‌گسیخته می‌شود. اگرچه توجه داریم که همین نظام مبتنی بر اسلام سیاسی ایران نیز خود در مرزهای اندیشه و عمل مدرنیته‌ی سرمایه‌داری می‌چرخد و تنها قرائتی دینی موجب ایده‌آلیزه‌شدن آن شده است.

بنابراین نقد هر دو جریان امریست که برای نیل به حیاتی آزاد اغماض‌ناپذیر است. باید نه اسیر دگماتیسم ناشی از دین سیاسی گردیم و نه به دام مدرنیته‌ی جامعه‌کُش سرمایه‌داری گرفتار آییم. پارادایمی که بتواند از هر دو گذار کند، افق‌های تازه‌ای در پیش‌اروی ما می‌گذارد و امکان آفریدن جهان دیگری را به ما خواهد بخشید. جنبش آپوئستی، جنبشی است که دارای چنین پارادایمی است. می‌توان راز سیاسی‌شدن دوباره و اوج‌گیری نوع تازه‌ای از اجتماعی‌شدن آزاد را در خلق‌کرد و چرخش معکوس آن که برخلاف پیش‌بینی گلوبالیسم غرب است، در همین پارادایم جستجو کرد.

این تنها فلسفه نیست که طبق قانون دیالکتیک از شاکله همنشینی تضادها برخوردار است؛ بلکه در اسطوره نیز تضادها، همنشینی دارند. چراکه طبق قواعد دیالکتیک هیچ پدیده‌ای وجود ندارد که از ویژگی همنشینی تضادها برخوردار نباشد. این تضادها و عوامل متعلق به آن، همان جلوه‌های ادبی ایدئولوژی می‌باشند که در عرصه‌ی پراتیک موجب رانش و گرایش ادبیات به سوی برخوردی فلسفی می‌گردند. لذا این نظریه مارکسیسم اشتباه است که می‌گوید جامعه طبیعی نابود و فنا شده است. این در حالی است که اسطوره امروزه به اشکال نوینی اما با حفظ جوهری مفاهیمش، خود را در ادبیات و هنر نشان می‌دهد. یکی از مشغله‌های ذهنی اندیشمندان و ایدئولوژیهای مدرن همانا اسطوره‌شناسی و شناخت آن در کنه اجتماع می‌باشد. اسطوره‌شناسی - برای علم جامعه‌شناسی - پدیده‌ای استراتژیک - تئوریک اجباری است جهت گشایش راهی هموار به رئالیسم و راسیونالیسم. امروزه سه مقوله ایدئولوژی، سیاست و اقتصاد از سلولهای مادر دوران اسطوره یعنی کاهن (نهاد ایدئولوژی) جنگ و صلح (نهاد سیاست امروزی) و برزیگری (نهادهای اقتصادی امروزی) سرچشمه گرفته و موجودیت یافته‌اند. این سه کنش یا ساختار شاکله‌ای اساطیری (کاهن، جنگ آوری، برزیگری) حاکی از نظم سیاسی در اسطوره‌ها می‌باشند که تقریباً در تمام اسطوره‌های ملتها بویژه اساطیر هند و اروپایی تکرار شده و همونعدند.

همانطور که اشاره نمودیم آنگونه که تم‌های سیاسی مال ادبیات نیز می‌شوند، همانطور نیز تم‌های اسطوره‌ای، تم ادبیات گشته‌اند. لذا این مهم موجب می‌شود که عرصه‌ی ادبیات دل‌مشغول تضادهای سیاسی - اجتماعی و چاره‌یابی مشکلاتش گشته و نظریه‌پردازی نماید. آنجایی که اسطوره و حاکمیت و اقتدار نظام‌ها بن‌بستی ایجاد نموده‌اند همان جا ادبیات میدان عمل می‌یابد و به مکتوب می‌کشاند. اینگونه، افسانه‌ها و قصه‌های باستانی پر از تضادها و چالش‌ها بوده و تصویری از انسان و تفکراتش، رژیمها و حاکمیت‌شان و اجتماعات و پدیده‌هایش را برجسته می‌سازد و بدین ترتیب دغدغه‌های اجتماعی و رسالت عملی یکی از وظایف مهم ادبیات می‌گردد. این تضادها به گونه‌ای شکایت‌وار و انتقادجویانه در نمادها و زبان مجازی و تصاویر اغراق‌آمیز منعکس داده می‌شود که ما هر زمان به صورت دایکتومی (دو قطبی) آن را در سنگ‌نوشته‌ها و قصه‌های مکتوب مشاهده می‌نماییم. اسطوره سراسر تضاد را نشان می‌دهد. مفاهیم دو قطبی خیر و شر، نیکی و بدی، اهورا و اهریمن، جنگ و صلح، مرگ و زندگی از مضامین فیکسی هستند که بدون استثنا در تمامی اسطوره‌های ملتها، برخاسته از اعتقادات و نظامهای سیاسی - اجتماعی‌شان، دیده می‌شود.

هنگامی که ادبیات اسطوره را در میان مردم تبیین و جاگیر کرد، آنگاه جهت برجسته ساختن و تحریک کنش‌های سیاسی فرد - هم در مقابل جامعه و نظام حاکم و هم در مقابل فرد - کلیشه‌های جذاب و هیجان‌انگیزی از تضادهای موجود سیاسی و اجتماعی خلق کرده و مستمرا تکرار می‌ساخت تا با پرورش دادن تخیل و هوش تحلیل‌گر آنان، فرد را در زمینه‌ی آن تضادهای موجود به «آگاهی» برساند که اقتدار گریبان و اربابان برده‌دار از وجود چنین تضادهایی جهت برقراری نظمی قدرت‌طلبانه تلاش می‌نمودند و انسان را برده می‌کردند. لذا طی این پروسه می‌بینیم که دیگر نهاد خانواده با تفکرات اسطوره‌ای همدم و مونس می‌گردد و به منطبق عملی آن عادت می‌کند. بنابراین خلاقیت «اسطوره‌سازی» در شخص و اعتقاداتش بروز می‌یابد. بدین ترتیب نهادینه می‌شود و حتی در مکالمات روزانه مادر و بچه و حتی بزرگسالان متقابلاً، خود را می‌نمایند. چراکه ادبیات همچو قالبی «اسطوره‌پرداز روزانه» این عمل را برای فرد آسان می‌نماید. دیگر آنچه اعتقاد و ذهنیتی شکل می‌گیرد که مادری برای باز داشتن بچهاش از شلوغی، گاهی با گفتن نام پریان و جن‌ها که موجوداتی مخلوق اسطوره هستند، ترس ایجاد نموده و بچه را به سکوت می‌کشاند و همانگونه نیز شخص بزرگسال با به زبان آوردن نام اختاپوس و لویاتان دولت - شاه، ارباب، رژیم و سرباز ترسی اجتماعی از قدرت در دل او ایجاد می‌نماید. و شخص را به خفقان فرو می‌برد. اگر اسطوره آن باشد که همه‌ی نیروهای مستتر در طبیعت برای خدمت به خلق به کار آیند، آنگاه ادبیات با استفاده از قوه و قابلیت‌های «زبان» گوشت و پوست اسطوره را می‌تند و با چنان زبان چربی بر خلق تحمیل می‌نماید که می‌توان گفت این نیروبخشی ادبیات به ایجاد هرگونه اندیشه‌ی سیاسی، چه مثبت و چه منفی کمک می‌نماید و لذا زمینه‌های سلطه و «قدرت» را نیز هرچه بیشتر و بهتر مهیا می‌سازد؛ حال چنین عملی با ظرافت بسیار دقیقی از سوی اربابان اندیشه‌ی سیاسی به انجام رسیده است. کارکردهای اسطوره‌ها چنان رشد یافته است که حتی برخی از اساطیر همچو هیأت و مضمونی انقلابی - اجتماعی - سیاسی؛ خود برای شکستن یک مرز، گاه ظهوری بسیار رادیکال داشته‌اند و لذا به تحول در نظامهای درونی و بیرونی همت گماشته‌اند. این است که اگر در دوران میتولوژی، اسطوره و آیین‌ها ظهوری ساختار شکنانه پیدا می‌کنند، آنگاه به ادبیات (فونوگرافیک) تبدیل شده و پیچیده و چند لایه می‌گردند. چنانچه این باعث می‌شود که با خلیقات و عاداتهای ساده‌گرایانه‌ی جوامع و کمون آن روز نخوانده و لذا این ویژگی در معادله‌ی جهان‌بینی و نظم‌شناسی ابهام ایجاد می‌نماید و در واقع صاحبان قدرت از آن همچو ماسک و نقابی استفاده می‌نمایند.

با این حال شکست‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و عوامفریبی‌هایشان، هم در میتولوژی و هم در دوران معاصر سبب ایجاد ادبیات تراژیک شده‌اند. این ویژگی در تاریخ معاصر خاورمیانه بسیار برجسته است. زیرا در قفای آن فرهنگی سیاسی وجود دارد که در بستر اسطوره‌ها شکل گرفته‌اند. این فرهنگ نیز خود جنگ میان اضدادی است که اعتقاد به ثنویت‌گرایی را دامنه بخشیده‌اند و موضع‌گیریهای سیاسی و جهان‌بینانه خلق نموده‌اند. در واقع همانطور که در ادبیات باستان مشاهده می‌گردد؛ دو نیروی خوب و بد یا اهورایی و اهریمنی، همان نیروهایی هستند که در بافت و متن اجتماع به رقابت با یکدیگر برمی‌خیزند و کنش‌های سیاسی را موجب می‌گردند. چه بسا این رقابت برای بقای حیات است که شالوده‌ی حیات سیاسی اجتماعات می‌باشد. زمینه‌ی بروز این کنش‌ها عرصه‌های کار (WORK)، تلاش و روابط متقابل دو انسان در کمون می‌باشد. روابط متقابل میان دو انسان و دو فرد، لیبرالیسم را در کنه‌ی بطن اسطوره‌ای به موج در می‌آورد. این خصیصه، دو فرد و انسان مورد نظر را به گرایش قهرمانی وامی‌دارد و لذا قهرمانی را مستلزم پیروزی برمی‌شمارند. این خصیصه در نهاد و ذات گیل‌گمش (همچو نماد قهرمانی و قهرمان‌گرایی) برجسته می‌باشد. لذا قهرمان‌گرایی همچو فرهنگی اسطوره‌ای، امروزه همچنان در ژرفای جوامع پدیدار است و آسیب‌هایی در نظم اجتماع ایجاد می‌کند. این آسیب‌شناختی در ادبیات و سینما بسیار بارز و برجسته است. مثلاً ادبیات و سینما الگوهای قهرمان‌گرایی پیش‌کش می‌نمایند و این در حالی است که خط‌مشی سوسیالیستی چنین روندی را متضاد و در

چالش با آزادی می‌داند. الگوها، ماکت‌هایی غریبند که واقعیات را ماهیتا واژگون و وارونه می‌سازند. این‌گونه پراتیکی، علم را از رسالت خود دور و زبان آن را نیز غیرقابل فهم می‌سازد. آنچه تحت نام آکادمیزه شده به خورد جامعه داده می‌شود، در تطابق با انسان‌ها و نیازهایشان فرسنگ‌ها فاصله دارند. حتی پست‌مدرن نیز که بعنوان نمونه با قهرمان‌پردازی به مخالفت برمی‌خیزد، خود از آنطرف در ورطه و هاله‌ی این زبان و ساختار آکادمیک فرو رفته و زبانش جدا از مبهم‌نویسی چیزی دیگر نمی‌باشد. اما آنچه با پیچیدگی و چندلایه شدن بر سر زبان، در دوران میتولوژی آمده، امروزه نیز در دوران پست‌مدرن گریبان آن را چسبیده است؛ چرا؟ چون صاحب زبان، خود محصول همان نظامی است که او را پرورده. فرد در دوران میتولوژی فقط دو انتخاب داشته؛ سیاه یا سفید، اما امروزه فرد هیچ انتخابی را در توان ندارد. چند لایه‌گی، مغزش را محسور نموده. آنچه دیروز باور می‌بخشید، امروزه ارزش خود را از دست داده و در تمام کنش‌های انسانها در مقابل هر پدیده‌ای بروز می‌یابد. انتخاب سیاسی، خلاء را هیچ‌گاه نمی‌پذیرد و از طرفی یک فرد ممکن است در عرصه‌ی اجتماعی با ایجاد خلاء‌هایی کنار بیاید؛ اما این در تضاد با عرصه‌ی سیاسی اوست و جبری الزامی حاکم می‌نماید و در نتیجه فرد میان دو تضاد گرفتار می‌آید.

در ادبیات اگر مناسبات میان دو تضاد تعدیل نگردد، مطمئناً هیچ رمانی نمی‌تواند اجتماع را آنگونه که هست به تصویر بکشاند. این تجربه در ادبیات بورژوازی مکرراً اثبات گردیده. در میتولوژی، فرد تنها راه صحیح را آن می‌داند که میان دو تضاد و یا دو امر خوب و بد حتماً باستی اجباراً یکی را انتخاب و ترجیح دهد. اما امروزه این مهم همچو برخوردی غیرعلمی و اشتباه قلمداد می‌گردد و انسان از چنین منطق و معرفتی می‌گریزد؛ خود پدیده‌ها او را می‌گریزانند. اکولوژی انسان را به رعایت قوانین طبیعت وامی‌دارد؛ این یک مبدأ اساسی می‌گردد. منطق سیاه و سفید هیچ‌گاه به سنتز مطلوب نمی‌انجامد. ادبیات نیز تابع و تسلیم چنین منطق و «شناختی» بود. مثلاً اگر چنین پرسشی را مطرح نماییم که: ادبیات در چه دوره‌ای تاریخی به عصیان برخاسته؟ مسلماً جواب این است که هرگاه ادبیات از تنه‌ی سیستم اقتدار جدا شده باشد و فرد باوری را پیشرفت داده باشد نه فردگرایی و لذا با ایجاد من‌باوری، اراده‌ی شخص را اساس گرفته باشد، آنگاه می‌توانیم اقرار کنیم که ادبیات تسلیم نظم نظام سیاسی شده است و با آن به مقابله برخاسته. حال در هیچ دوره‌ای تاریخی چنین مطلوب و امری به واقع صورت نپذیرفته. البته لازم به ذکر است که در کنار شکل فلسفه، ادبیات نیز به برخورد عقلانی و تئوریک با پدیده‌ها مشغول گشت اما به دلیل عملکردهایی ناموفق و اشتباه که در فوق ذکر کردیم، در کنار فلسفه که هر دو مجادله‌ای خردگرایانه داشتند، در مقابل جزم‌اندیشی قرون وسطایی در سال ۳۰۰ - ۶۰۰ میلادی شکست خوردند. این مهم برخاسته از استفاده‌ی میتولوژی از ادبیات بود جهت تحکم قدرت و سلطه. بدلیل آنکه نویسنده دست پرورده‌ی نظام بود به همین خاطر تئوری و متن نیز از محتوای همان نظام تغذیه می‌نمودند. لذا نه ادیبی و اندیشمندی آزادانه ظهور کرد و نه فلسوفی واقع‌بینانه از تنه‌ی سیستم جدا شده و به جرگه‌ی اجتماع پیوست.

همچنان که آشکار می‌باشد، ادبیات سراسر «معرفتی حسی» است. یعنی ادبیات همانند موسیقی تنها دارای یک یا دو بعد نبوده بلکه از ابعاد سه‌گانه و کامل برخوردار است (زمان، مکان، هستی). از همان اوان، ادبیات با بکارگیری «ذکای حسی (طبیعی)» سرآیدن می‌گیرد. مثلاً شعر که از ابعاد سه‌گانه برخوردار است سراسر احساس می‌باشد. کلمه‌ی شعر، یعنی احساس. بنابراین ادبیات در ابتدای تمدن انسانی مناسب‌ترین شکل و قالبی است درخور اسطوره که با توجه به میزان درک و توانایی انسانهای اولیه - که هنوز قوه‌ی درک و تحلیل‌شان نیرومند و شکوفا نشده - و نیز با توجه به پیچیدگی و ثقلت اشکال فلسفه و علوم دیگر، حتی شکل سیاست، از همه‌ی این قالب مناسب‌تر و قابل فهم‌تر بوده است. بدین خاطر بوده که ادبیات از اولویت کاربردی برخوردار شده و زودتر از فلسفه و دیگر اشکال ایدئولوژی مورد استفاده قرار گرفته. حال چرا چنین انتخابی؟ زیرا همانطور که گفتیم ذکای طبیعی (حسی) در انسانها ذاتی می‌باشد و هر انسانی از این موهبت حسی - غریزی برخوردار است. لذا با توجه به سطح پیشرفت شعور و آگاهی انسانهای اولیه، کاهنان و صاحبان قدرت و سیاست، جهت هدف قراردادن تنها متاع انسانها یعنی احساسات ناب و خالص‌شان، احتیاج به قالبی مناسب داشتند؛ این ویژگی و خصوصیت در وجود ادبیات پیدا و هویدا بود. لذا زیرکانه آن را بکار برده و سهل‌تر می‌توانستند هر تفکری را که می‌خواستند به انسان القا نمایند. ذهن انسان باستان در طفولیت خود اینگونه تسخیر گشت و به راحتی به هر خرافات گوش داده و هر ارتجاعی را می‌پذیرفت. ویژگی‌هایی مانند ترس، عقل، مالکیت و تعلق که در انسان وجود داشتند، زمینه‌های اولیه و بسترهای آغازینی بودند که به راحتی از روزنه‌ی آنها، احساسات انسان به بازی گرفته می‌شد. اسطوره‌پردازان چنان حاکمیتی بر انسان برقرار ساختند که این موجود معصوم را شرطی ساخته و عادت دادند، که هر زمان و در هر مکانی صفات آنها را به توصیف نشیند. زبان گفته‌های آنها را تلفظ می‌کرد، مغز خواسته‌های خداوندان را احساس می‌نمود. بدین منوال اعتقادات اجتماعی پایه‌های خود را در چنین گستره‌ای مستحکم می‌ساخت و باورها شکل می‌گرفتند. چنین عملکردهایی توسط نظام، سبب می‌گردید که ذکای حسی انسان به انحراف کشیده شود. زیرا جالب‌تر اینکه فرد در ازای کار، تلاش و کنشی که داشت، می‌بایست نتیجه و ثمرهای مطلوب در مدت زمانی کوتاه بدست آورد؛ اما با عوام‌فریبی نظام، فرد به اعمال پلید و بازیچه‌هایی که توسط دولت و دربار انجام می‌شود، پی نمی‌برد و لذا به جای استحصال نتیجه و ثمره در زمان خود، سرگیجه گرفته و مات و مبهوت از خواسته‌هایش دست برداشته و تسلیم جزم‌اندیشی و آرمانهای خیالیش می‌شود. آنچه دوست داشت، نه از زمان حال بلکه از آینده‌ای جزئی انتظار داشت. آن نیازها را همچو خیالی مالیخولیای در انتظارش نگاه می‌داشت. بدین ترتیب انسان با تحریف احساسات و غرایزش اتوپیاگرا شده و سوئزکتیو می‌فرجام‌گرایانه بر ذهنیتش چیره می‌گشت. آری خلاق را مصائب لایق. این شعار استثمارگران بود. در ادبیات اجتماع‌گرا، آنچه بایستی بچرید، نگرش‌ها و رویکردهای سوئزکتیو می‌باشد، که همان ذهن گروهی‌ای است که «دور‌کهایم» بدان اشاده نموده است. حال آنکه در جنبه‌های سیاسی انسان‌سازی و الگوسازی با ذهنیت سوئزکتیو، ضررمندترین متد ارایه گردیده است، که از تعهد ادبیات کاسته که همانا عکس‌عینیت‌گرایی و پراگماتیستی است. ذهن گروهی تابع اتوپیاها و جزم‌اندیشی‌ها می‌شود. این تابعیت با بالفعل شدن شغف و احساس انسان پدید می‌آید.

این درست است که اسطوره به دوران ابتدایی و کمون اولیه تعلق دارد، اما این دوره فقط مرحله‌ی توحش را در بر نمی‌گیرد، بلکه مرحله‌ی از تمدن آغازین را نیز در خود می‌گیرد. می‌توان گفت میتولوژی پایه و اساس دین و فلسفه و علم است. لذا این نظریه که بعد از دوران اسطوره، انسان متمدن گردید و ادبیات نیز خلق شد، بسیار نادرست است. این درست است که انسان در دوران اسطوره در برابر جبرهای طبیعت و پدیده‌ها بسیار و بیشتر ناتوان بود؛ اما انسان در همان دوره‌ی اسطوره ارزشهایش را می‌آفریند

و بدان اعتقاد می‌یابد. بت‌پرستی، آیین‌پرستی و حتی بعدها در اساطیر سومریان، دولت‌پرستی خود حاکی از حقیقت چنین امری می‌باشد. این تحلیل درست نیست که می‌گوید: انسان با رهایی از طبیعت و جبرهای حاکم آن؛ تمدن، قدرت، اقتصاد و سیاست بدست می‌آورد. استحصال این موارد هم جهت، اما باید گفت که انسان بعد از اینکه به مازاد محصول دست یافت و سرزمینی جغرافیایی برای خود معین ساخت، نه اینکه با چنین دستاوردهایی بود که سیاست و مفاهیم و نهادهای قدرت و اقتدار بعد از آنها آغاز شدند، بلکه باید گفت: کنش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی مفاهیم عقیدتی - ایدئولوژیک موجودیتشان مستلزم کنار هم قرار گرفتن دو انسان می‌باشد. مثلاً اگر می‌گوییم که حماسه در دوره‌ی اسطوره شکل نگرفته، بلکه بعد از آن بوده، بدین ترتیب باید بگوییم: پس باورهایی در دوران اسطوره وجود داشته‌اند که سبب شده که انسان برای حفظ و پاسداری از آنها مبارزه و مجادله نموده و حماسه خلق نماید. این دو دلیل یعنی کنش متقابل دو انسان و وجود باورها و عقاید قبل از حماسه، اثبات می‌نمایند که اسطوره تنها به دوره‌ی توحش تعلق نداشته، بلکه به دوره‌ی تمدن نیز بیشتر تعلق داشته است. موتیف‌هایی که بن‌مایه و درون‌مایه‌ی آیین‌ها و ادبیات می‌گردند نه بعد از اسطوره که در همان دوران خود اسطوره عرصه یافته و تکرار گشته‌اند. موتیف‌ها، مفاهیم را با احساس و غریزه‌ی انسان آشنا ساخته و همزاد می‌نمایند و لذا از همان آغاز چه عرصه‌ی اعتقادی یا ایدئولوژیک و چه عرصه‌ی سیاسی، در بطن اسطوره شکل می‌گیرند و پایه‌ی اعتقادات بعدی می‌گردند. از همان اوان فرهنگ اقوام با موتیف‌های اسطوره‌ای شالوده‌بندی می‌شود. ادبیات از این بن‌مایه‌ها همچو منبعی اصلی تغذیه نموده است. حال نکته‌ی حایز اهمیت این است که این موتیف‌ها در زمان و مکانی به وجود آمده‌اند که اولین مدیر یا فاعل سیاسی، عامل به وجود آوردنده‌ی آن بوده‌اند. زمانی که کلان‌ها در تعداد ۲۰ الی ۳۰ نفری شکل می‌گیرند و در دوره‌ی بعد از آن یعنی با شکل‌گیری زیگوراتها، این موتیف‌ها بسط داده می‌شوند و یا تغییر نیز پیدا می‌کنند. بدین ترتیب این اولین پایه‌ریزی یک نظم سیاسی - سوسیالیته است که از شکل بسیار طبیعی آغاز می‌شود و با پیچیدگی زندگی و فرهنگ و تمدن، اشکال دروغین، غیرطبیعی و عوام‌فریبانه نیز به خود می‌گیرند. خلود روح، وجود باری تعالی، بهشت و دوزخ، مبارزه برای حفظ باورها؛ همه و همه به زیبایی در اسطوره، حماسه و افسانه یعنی ادبیات خاص جاگیر شده‌اند.

مفاهیم و موتیف‌ها ابتدا بصورت شفاهی بود اما بعدها بصورت مکتوب در می‌آیند. این چنین، ادبیات هم به شکل شفاهی و هم به شکل مکتوبش در هر دو حال وسیله‌ای بوده جهت پردازشهای عقیدتی، سیاسی و اجتماعی. باوری که شخصی و یا عاملی همانند کاهن توریزه می‌نماید، در اثر روابط با شخص دوم و شکل‌گیری کنش‌ها، منتقل می‌گردد و بسط می‌یابد. بدین ترتیب چنین سیری از فرد به کلان و از کلان به جامعه گسترش می‌یابد و مال اجتماع می‌گردد. لذا دیگر وقت آن است که این باورها با استفاده از ادبیات حفظ گشته و گسترده گردد و جدا از آن همچو مفاهیمی آموزشی منتقل یابند.

منطق و شکل‌گیری اسطوره در آغاز جامعه و تمدن انسانی، در واقع همان کنش انسان و رفلکس‌های او در برابر عوامل سیستم، اقتدار و زور و یا به عبارتی فشارهای نظم موجود سیاسی - اجتماعی است؛ چنانچه مثلاً عامل کاهن و یا شاه مقتدر جهت به تعظیم و داشتن و برده ساختن انسانها، در ذهنیت آنها ترس و رعب ایجاد کرده و انسان مطیع نیز در مقابل این ترس به زانو در آمده و با منطق آن نیز خود و اجتماعش را به تسلیمیت می‌کشاند. لذا اسطوره، عملی روشن‌فکرانه نبوده بلکه عملی است که ریشه در واکنش‌های مجموعه‌ی احساسات و غرایز ذکای طبیعی او دارد. انسان اسطوره‌ای از تفکیک تضادها و منطق‌هایشان در عوامل و پدیده‌ها عاجز است؛ لذا براحتی در دام غرایز خود می‌افتد و نه عقلانی بلکه احساساتی عمل می‌نماید. سیستم و نظام حاکم نیز چنین ویژگی‌ای را بخوبی در انسان یافته است. روایت‌های ادبی روابط میان برده و خدا - شاه را بخوبی به تصویر کشانده‌اند. ترس از خدای شاه و یا نظام حاکم کاملاً مشابه ترس از مرگ بوده و هیچ فرقی با آن نداشته. این تنها ترس از طبیعت و قوه‌های اعجاز انگیز آن نبوده که در اسطوره و افسانه‌ها، حماسه‌سازانه انسان را مجبور به جستجوی جاودانگی و وحشت از مرگ نموده، بلکه عامل اصلی تحریک‌کننده و وادارنده، نظام و سیستم حاکم بوده است. ادبیات وسیله‌ای می‌شود کاملاً در خدمت این اهداف نظام. از طرفی وجود بهشت و خدایی را اعلام می‌دارند و از طرف دیگر قانون یا مه‌های خود را تنظیم می‌نمایند. قهرمان روایت‌ها که نماد فرد در اجتماع تحت حاکمیت ایدئولوژیهاست، دغدغه‌ی اصلی او همان بهشت و خدا می‌شود. بدین ترتیب ادبیات به لحاظی دنباله‌رو ایدئولوژی حاکم می‌گردد. هر قهرمان باید با رعایت قوانین حماسه‌وار به دنبال خدایش به سفر برخیزد و جاودانگی را بیابد، ادبیات نیز در حماسه و افسانه به الگوسازی قهرمان‌ها پرداخته و نمونه‌پردازی می‌نماید. تضادها هیچ معنی‌ای برای قهرمان افسانه ندارند، لذا برای انسان در اجتماع نیز ندارد؛ تضادها و تسلیم در برابر آن به معنای شکست قهرمان است. لذا رویگردانی انسانها از تضاد در اجتماع نیز عصبان و شرک و در آخر نابودی به شمار می‌آید و قهر و غضب ظل‌الله را در بر دارد. ادبیات و جلوه‌های اسطوره‌ایش به گشایش رازهای فردی و جمعی می‌پردازند و با تحریک قوه‌ی تخیل و درک عقلی انسان، او را به تکاپو و جستجو وامی‌دارد و بدین ترتیب پویایی فرهنگ و تمدن را پرورش می‌سازد. اما آشکار است که این تعهد را دیروز ادبیات در اسطوره به انجام رساند، ولی انسان آن روز عاجز از این منظورهای ادبیات بود، اما امروزه ما با نقد تاریخ و ادبیات به بازشناسی این منظور می‌پردازیم و چهره‌ی واقعی و روابط میان اسطوره و نظام را برملا می‌سازیم. برای تضادها فرمول‌های عقلانی می‌یابیم و کالبد شکافی می‌نماییم.



لەم نێوانەدا دەمێک کە ئێمە باس لە هێزی شەڕ کردن و تاییبەتمەندی پاراستنی رهوای HRK دهکەین ئەوه ئەرکیکی هەر شەرفانیکی ئهم هیزهیه که هەر گوللهیهکی که دمیتەقینیت بۆ پاراستنی خۆی

و گەلهکەیی و ههموو بههاکانیهتی. جگه له مانه ههچ چالاکیی و لهههچ کاتیک مروفیکی بی تاوان ناکات ئامانج و ناکهویته ناو ههدهقی گهیریلاره. شتیکی ئاوا نه بۆ خۆی نهش بو ههچ حیزبیکێ تر رهوای دهبنیت و به تهواوی مهحکومی دهکات.

بهلام ئهو کهسانه که له لایهن رژیمی دیکتاتۆری ئیرانهوه بو مشت پاره و مادیات و ئیمکانی جیاواز، حازرن خۆیان بفرۆشن پێویسته ئهمه به باشی بزائن که له ریگیهکی راست و رهوادا نین. ئیمه وهک پارتی ژیانی ئازادی کوردستان (PJAK) به دهیان جار بانگهوازیمان بو ئهم کهسانه کرد که با چهکی دوژمن له بهرامبهر گهلهکهیان بهکار نههین و دهستیان نهکهویته ناو خهپانهتیکێ بهم شیوهیه. بهلام له دواي ئهم ههموو ئاگادار کردنهوه و وشیااری دانی ئیمه، ئهو کهسانه که له سهڕ ئهم کارانهیان بهردوام دهبن با ئهمه به باشی بزائن که کۆمهلگای کوردستان ئیتر قهت ئهم نامرؤفانه له خۆی بهجی ناکات و دهچنه کوئ با بچن ئهگهر نه له لایهن هیزهکانی پاراستنی رهوامان لهناوخو و دهرهوه جهزای پێویستیان دهدریتهوه. چونکه ئهم مرؤفانه له لایهن رژیمهوه به پاره کرئ کراوهن و ئهمرؤ وهکو کومیکی ناودار و وهکو نهخوشیهکی کوشهنده له ناو کۆمهلگادا رۆل دهگێرن. بو ئهوهش پێویسته ئهمه به باشی بزانیته که ئهم نهخوشیه ئهگهر دهرمان نهکریته ئهوا مهجبوور دهمیین که عمهلیاتیکی فوریان لهسهڕ بکهین و ئهم نهخوشینه به تیغیکی تیژ لهلاشی گهلهکهمان بکهینهوه و بیان برین. چونکه ئهمانه ئهو کهسانه که لهگهڵ دوژمنان و جهلادانی گهلهکهماندا رۆلی خهپانهتی ناوخویی دهگێرن و ههتا ئیمه ئهم دهماری خهپانهته وشک نهکەین ئهم کهسانه لهبهردهوامی خهتی خهپانهت دهستیان بکهویته ناو خوینی زورکەسی ترهوه. گهلی کورد چونکه له بهرامبهر داگیرکاری و بهکوئيلهکردن و گوشارهکانی دوژمن سهبری نهماوه لهبهرامبهر خهپانهت و سیستهمییک به ناوی جاشایهتی بی تهحهمولهوه ولامیکی زۆر وشک لهبهرامبهریاندا دهنوین.

لەم چوارچێوهدا هیزهکانی رۆژههلاتی کوردستان HRK هەر له شاهوو ههتا دالاهو و له موکریانهوه ههتا ئهردهلان، له قهندیلهوه ههتا ورمی و ماکو به ههموو هیزی خۆیهوه نامادهیه که بهرگری له مافه رهواکانی گهلهکهی بکات و ئهمهش بهو هیزه که له مافدار بوونی دۆزهکهیهوه دهیگریته بهریوهی دهبات. ههروهها ئهو هیزه که له گهلهکهمان وهردهگریته و بهفیکر و فهلسهفه ی ژیانیکی نوی که له سهروک ئاپو وهری دهگریته، ئهبنیه لافاویک که ههچ کات دوژمنان ناتوانن کونترولی بکهن و ههتا گهیشتن به ئازادی گهلهکهی و دهست خستنی مافه رهواکانی راناوستی.

## روناهی ئیلاهی ئەفین

ئەهوەن چیاکو

کاتیک، میردەزمەیی بەدەر، لە هەرکاتی پتر دەمامکی سیمای بئەتەشکی خۆی بۆ تۆقاندنی چاوی مندالە چاوەرەشەکانی ولاتی سییاچەمانە روومال و سمی داگیرکەریی لە زیدی دایک پتەوتر، لە سەردەمیک هەستیرەکانی ولاتی خۆزگە لە سەختی شەوێزەنگی دەسلەتداری دەسلەتداران دەنالین. لە زەمەنیک، دایکە ستار، لە ژێر زەبری زۆرداری زۆرداران بەرەو ئاویلکەدان و هیوای گەلیکی بەش مەینەت و رەگەزکی چەوساوە بەرەو تارمایی فەوتان دەپۆشت. لە کازیوەی شەوگاریکی ئەستەم، لە پال پەتی سیدارە ژیان دەخولقی. روناھیەک هەلئ و ئاسۆی هیوا پرشنگدارتر و ولاتی روناکی روناکتر دەکات. شیرینی شیرینی دەبێ بە چاشنی ژیان و هەرکەس تەمەزرۆی چێژتی دەبێ.

هەقال شیرین عەلمهویی ناسراو بە روناھی چالاک لە سالی ۱۳۶۱ هەتای بەرانبەر بە ۱۹۸۲ زایەنی، لە یەکیک لە گوندەکانی سەر بە شاری ماکزی رۆژەهلای کوردستان بە ناوی **دیم قشلاق** چاوی بە ژیان دەپشکۆی. بەهۆی کەم ئیمکاناتی گوندکانی کوردستان، مەودای درێژەدان بە خۆیندنی بۆ نارهخس و لە کۆتایی خۆیندنی سەرەتایی دا دەست لە درێژەپیدانی خۆیندن هەلەدەگرێ. لە سەرەتای تەمەنی نۆجوانی دا هەست بە زەخت و زۆری، سەپیندراو بەسەر گەلی کورد و رەگەزی ژن لە لایەن داگیرکەرانی کوردستان و هزری پیاوسالارەوه دەکات. وەکوو لە نامە بەجی هیشترەوهکە دا نامازەیی پێدەکات خۆکوشتنی کچە هەقالەکە لە تەمەنی لاوی، بە هۆی کیشەیی کۆمەلایەتی و هەروەها نەبوونی هەل بۆ درێژەپیدانی خۆیندنی کچان و قەدەغەیی خۆیندن بە زمانی دایکی واتە: زمانی کوردی، ئەو هەستپێکردنە هەقال روناھی قوولتر دەکات. لە سەر ئەم بنەمایەش بۆ رزگاربوون لەو وەزەعی کە حاشا لە هەبوونی گەلیک دەکات و بۆ بەرەنگار بوونەوهی تێروانیی شارەستانی پینچەزارەیی مادی کە رۆژبەدوای رۆژ سەرچاوەی ژیان و شک دەکا و بە گۆلی هیوا ژاکاوه دینێ و دەبەوێ بە گەلیک شتی بێ واتا هیزی واتا بپسینێ. دەکەوێتە لینگەرینی راو ریبازی گونجای خەبات لە پیناوی ژیانکی ئازاد.

هەقال روناھی لە ئاکامی لینگەرینەکانی، بۆ دۆزینەوهی ریبازی شیوای تیکۆشان، هیلی سەرەستی و ژیان، واتە هیلی ئاپۆچیەتی دەناسی و لە سالی ۲۰۰۶ بریاری پەیوەست بوون بە ریزەکانی گەریلای کوردستان دەدات و خیرا خۆی دەگەینێ بە یەکیهەکانی گەریلا. دوا کۆتایی پیناوی خولی سەرەتایی پەرەدەیی گەریلای، واتە: (شەرقانی نوێ) لە نیو ریزی هیزەکانی رۆژەهلای کوردستان، (هەرەکە) جی دەگرێ و بۆ درێژەپیدانی تیکۆشانی گەریلای دەربازی هەریمی شاھۆ لە ئایەلای هەورامان دەبێ. لە سەر هیلی پاراستنی رەوا رۆژبەدوای رۆژ باوهری بە تیکۆشان پتەوتر و لە سەر رامانی ریبەر ئاپۆ هەتادی قوولتر دەبیت. لە سەر بنەمای باوهری، بە هەبوونی ژیانکی ئازاد، لە چەند چالاکیهکی گەریلای دا بە ئازایەتی رۆلی بەرچاو دەگیرێ و لە سەر ئەو بنچینەش لە بەرواری ۲۶ / ۱۰ / ۲۰۰۸ دوا بە ئەنجام گەیاندنی سەرکەوتوانەیی چالاکیهکی ولامدانەوه بە هیزەکانی رژیمی سیدارە لەسەر گەل و گەریلا، لە شاری تاران لە لایەن خۆیتریژانی سپای پاسدارانەوه دەستگیر دەکریت و بۆ سییاچالکی رژییم دەگوازیتەوه. بێ مافی پاراستن، لە بیدادگایەکی کۆماری سیدارە، بە تاوانی دژایەتی خودا، حوکمی سیدارەیی بە سەردا سەپا و لە ئاکام دا، لە بەرەبەیان بەرواری ۹ / ۱۰ / ۲۰۱۰ لە رۆژی جیهانی دایک، لە گەل سێ ئاپۆچی تر بە ناوەکانی مامۆستا فەرزادی کەمانگەر، فەرهاد وەکیلی، عەلی حەیدەریان و هەلسووراویکی تری سیاسی ئێرانی بە نیوی مێهدی ئیسلامی بە هەرای سروودی نەتەوهیی ئەم رەقیب لە پەتی سیدارە هەلواسران. لە ئاکامی ئەم رووداوه کوتوپرە دا هەقال روناھی و هەقالانی، چەمکی خۆراگرییان بە سەر چەمکی خیانەت و تەسلیمییەت لە رۆژەهلای کوردستان و ئێران زال کرد و کۆماری سیدارەیش بەم کردەوه دزیووی لاپەرەیهکیتری لە دەفتەری رەشی میژووی هەبوونی خۆی تۆمار کرد.

هەروەکوو لە پینشەکی وتاردا بۆ خۆینەری هیژا روون دەبیتەوه دەمەوێ لەم وتارەدا راوەستە لە سەر کەسایەتی، هەقالەیی، ئاستی وەفاداریی بە گەل و شەهیدان، ئارمانجی چالاکیی بەو شیوێ و بەر خودانیک کە هەقال روناھی لە بەندیخانە پەیرهوی کرد بکەم و کاریگەری شەهادەتی ئەو و هەقالانی لە سەر گەلانی ئێرانی، بەتایبەت گەلی کورد، تەنانت ناوچەکەو جیهانیش، هەروەها لەسەر بزافی رزگارخواری کورد و ژنان لە کوردستان و ئێران و لایەنی تر، لە ئاستی هیزی شەرۆف و خامەیی خۆم، کە بپشەک بە نۆبەیی خۆی خاوەنی کەم و کەسریو ئەو هیزەیی نیه کە لە بواری شیکردنەوهی بابەتی شەهید، هەموو کەلینەکان پربکاتەوه و مافی چروپر و بە تەواوەتی پێ بدات، بەرجستە بکەم و تا ئاستیک تیشک بخەمە سەر ئەو رەهەندە دیاریانەیی کە نامازەیی پێ کراوه.

لە کازیوەی بەرەبەیانکی پاییزی سالی ۲۰۰۷ دا بەرەو جێژوانیک کە پینشتر دیاری کرابوو بۆ دیداری هەقالان لە یەکیک لە سەرلووتکەکانی شاھۆ هەنگاوم دەهاویشت. تا ئاستیک لە هەقالانی تر دوور کەوتوو بووم. لە ناکوو پریقەیی پیکەنینیک کەوتە گویم کە سەررێژ لە شەوقی ژیانێ شۆرشگەری بوو و مورالی بەشاھۆ دەدا. نزیکیی یەک بوینەوه دوو گەریلای ژن بوون کە بۆ هینانی ئاوی بۆ سەر کانی دەچوون لە بەر ئەوهی لە سەر ژوان ئاگادار بوون خیرا منیان ناسی و منیش یەکیکیانم کە پینشتر دیوو ناسی. ئەو یتریانم پینشتر نەدیوو. هیشتا چەند هەنگاویک مابوو بەتەواوەتی بگەینە یەکتیرین ئەو هەقالەیی کە یەکەمجار بوو دەمبینی بە بزەیهک کە گوزارەیی لە هەبوونی ژیانێ ئازاد دەکرد، گووتی: هەقال



هه‌ره‌شه، وهدده و وهدد و هتد، په‌یره‌وکران تا چۆک به ئیراده‌ی خۆراگری هه‌قال رووناھی و هه‌قالانی‌تر بیتن. به‌لام ئه‌وان به دواهه‌ناسه‌یان چۆکیان به دوژمن هینا.

دوا‌به‌دوای شه‌هاده‌تی هه‌قال رووناھی، گه‌لیک هاوبه‌ندی هه‌قالی شه‌هید له میدیاکان و گۆفاره‌کاندا له سه‌ر هه‌لو‌یستی و هه‌بیه‌تی شو‌رشگه‌رانه‌ی هه‌قال رووناھی دوان. جاریک گو‌یم له هاوبه‌ندیه‌کی هه‌قال رووناھی له به‌شی فارسی رادیۆ بی بی سی بوو ده‌یگوت: رووناھی وینه‌ی ژنیکی ئازاد بوو، که به هه‌لسووکه‌وتی خۆی هه‌موو ژنانی نیو زیندانی چه به‌ندکراوه‌کان و چ پۆرسه‌نه‌لی به خۆوه گریندابوو. یه‌کێ‌کیتر ده‌یگوت: رووناھی خاوه‌ن که‌سایه‌تیه‌ک بوو که له گه‌ل هه‌رکه‌سیک له زیندان دا دانووستانی سه‌میمی هه‌بوو و زیندانیه‌ک بوو که هه‌تا زیندانیه‌کی نوێ به‌هاتبایه ده‌چوو به پیراییه‌وه و ته‌م‌م‌ژی په‌ژاره‌ی به‌ندبوونی له دلی ده‌س‌ریه‌وه. بۆیه‌یش له لای هه‌رکه‌سه‌وه هه‌روه‌ک ناوه‌که‌ی شیرین بوو و خۆشه‌ویست. یه‌کیکیش له سه‌ر هه‌قال رووناھی نووسی بوو که له ماوه‌ی هاوبه‌ند بوونم له گه‌ل هه‌قال رووناھی، ئه‌وه‌نده شه‌یدای که‌سایه‌تی ئه‌و ببووم که کاتی ئازاد بوونم به هۆی ئه‌وه‌ی له زه‌رده‌خه‌نه‌کانی شیرین عه‌له‌مه‌ووی دوور ده‌که‌ومه‌وه زۆر له چوونه ده‌روه‌م له زیندان زه‌وقم نه‌کرد. هه‌روه‌ها نووسیوی ئستاش باوه‌ر ناکه‌م ئه‌و ئیلاهی ئه‌وینه له نیومان دا چووی. چوون باوه‌رکردنی دل ده‌هه‌ژینی. هاوبه‌ندیه‌کی‌تری هه‌قالی شه‌هید له سه‌ر کاریگه‌ری شه‌هاده‌تی هه‌قال رووناھی له سه‌ری نووسیوی مەرگی باوکم گرانترین رووداوی ژیانم بوو. ئه‌ما په‌ژاره‌ی شه‌هاده‌تی شیرین ئه‌وی له بیرم برده‌وه. ئاخۆ، که‌سیک ئه‌وه‌نده له لایه‌ن مرۆقه‌کانه‌وه خۆشه‌ویست بی ئه‌وه چ خودایه‌کی دل ره‌قه به دژی خۆی بیزانی و به‌وتاوانه گیانی لئ بستینی.

شه‌هید رووناھی به به‌رخودان و شه‌هاده‌تی خۆی سه‌لماندی که ژن نه‌ته‌نیا ده‌توانی خۆی له کوت‌وبه‌ندی کۆیله‌تی سه‌پیندراو له لایه‌ن بیروکه‌ی پیاوسالاره‌وه رزگار بکات، به‌لکوو ده‌توانی وه‌ک گه‌ریلایه‌ک بۆ رزگاری گه‌ل و ولات گاری تیکۆشان هه‌لبگرێ. که ئه‌مه‌رۆکه هه‌قال رووناھی تا ئاستی شه‌هاده‌ت پینشه‌نگایه‌تی کرد. وه‌کووتر هه‌رچه‌ند که له سیداره‌دانی هه‌قال رووناھی و هه‌قالانی‌تری وه‌ک مامۆستا فه‌رزادی که‌مانگه‌ر، عه‌لی حه‌یده‌ریان، فه‌ره‌اد وه‌کیلی و میه‌دی ئیسلامی زۆر دلته‌زین و خه‌سرانیکی گه‌وره‌ بوو، به‌لام له به‌ر ئیمه‌ ریگه‌یان کرده‌وه و ده‌رفه‌تیان ره‌خساند. بوون به هۆی خولقاندنی رۆحیکی نوێ به‌رخودان له رۆژه‌لاتی کوردستان و ئێران. گه‌لانی ئێرانیان له یه‌ک نزیک کرده‌وه. زه‌مینه‌ی یه‌کگرته‌ی ئیپۆزسیونی رۆژه‌لاتی کوردستان و ئێرانیان ره‌خساند. جه‌ساره‌تیان به هه‌موو گه‌لانی چه‌وساوه‌ی ئێران، به‌تایبه‌ت گه‌لی کورد دا. به‌ستنی دوو‌کانه‌کانی شاره‌کانی کوردستان و هه‌ندی شاری ئێران به تیکراییی نمونه‌ی هه‌ره به‌رزی ئه‌و جه‌ساره‌ته بوو. له هه‌مووی گرنگتر به خۆراگری به‌رزی خۆیان رووی راسته‌قینه‌ی کۆماری ئیسلامییان به دونیا نیشان دا.

یادیا‌ن به‌رز و ریگه‌یان پر له ریوار بیت.



# WELATĒAZAD

Kovara Ramyarî - Îdeoloji Organa Partiya Jiyana Azad a Kurdistan PJAK  
Hejmar 56 Meha Tebax 2710

